


ماهنامه دینی، اجتماعی و حقوقی اهل سنت

سال اول/ شماره چهارم/ تیر ۱۳۹۵

## در این شماره:

- مصاحبه با دکتر عبدالحمید عالی
- احزاب و تشکل های مدنی
- من حرف می زنم پس هستم

بسم الله الرحمن الرحیم

سینمای مستقل

اولین نشریه

# راوی

ماهنامه دینی، اجتماعی و حقوقی اهل سنت
سال اول - شماره چهارم - تیرماه ۱۳۹۵

رمضان - شوال - ۱٤۳۷
June - July 2016




# فهرست





# سخن حکیمانه



پیامبر

صلی الله علیه

و سلم می فرمایند: ایمان در دل های شما کهنه و مندرس می شود همانگونه که پارچه کهنه می شود. پس از الله متعال بخواهید که ایمان را در دلهایتان تازه کند.

صحیح الجامع شیخ ناصرالدین آلبانی

برای همین معاذ به دیگر اصحاب می گفت بیایید ایمانمان را تازه کنیم. و ابوبکر صدیق هرگاه صحبتی می کرد آن را با لا اله الا الله خاتمه می داد.



سرمقاله

# از خواب تا خیال جمکران...



عیسی طاهری

در ایام نیمه شعبان امسال (۱۴۳۷ قمری) یکی از شبکه های تلویزیونی وابسته به نظام و اطلاعات ایران در مصاحبه زیارتی مسجد جمکران که با چندی از روحانی نماهای اهل سنت ترتیب داده بود علت حضور آنان در مسجد جمکران را جویا می شد تا بدین نحو به وجود امام زمان خیالی مشروعیت گسترده تری بخشد و با این ترفند بتواند هویت این موجود افسانه ای را درمیان عموم جامعه ایرانی به یک موجود واقعی تبدیل، و آن را یک رخداد واقعی تاریخی تلقی کند که اهل سنت نیز او را باور دارند. حال آن که اهل سنت به هیچ وجه به امام زمان در هیچ عصر و زمانه ای معتقد نبوده و اعتقاد به امام زمان جزو عقاید جدانشدنی فرقه های شیعه است.

مصاحبه ای که ظاهرا با روحانیون ناشناخته اهل سنت با برنامه ریزی های قبلی صورت گرفته بود، یکی از روحانی نماهای ناشناخته در مصاحبه خود چنین اظهار داشت: «ما به خاطر مهدویت اینجا آمده ایم».

قبل از این که با روحانی نمای اهل سنت سخنی داشته باشم لازم می دانم خواب و خیال مسجد جمکران و امام زمان شیعه را تا حدی بتوانم در این مقاله بیان کنم. تا گرگ هایی که در پوستین میش ظاهر می شوند اهل سنت از وجود چنین گرگ هایی باخبر شوند و به خاطر بر تن داشتن پوستین میش، فریب این درنده صفتان را نخورند و نام های آخوند و شیخ و ملا و مولوی و حتی یدک کشیدن به نام مذهب حنفی و شافعی، اهل سنت را فریفته نکند زیرا شیعه از دیرباز به خاطر تقیه و فریب اذهان عمومی و با بذر تخم نفاق رافضی گری درمیان اهل سنت، از نام های حنفی و شافعی و مالکی در طول تاریخ استفاده های کلانی کرده و با این ترفند، بذر نفاق رافضی گری را درمیان جامعه مسلمانان کاشته است.

مسجد جمکران از دیدگاه شیعیان مکان مقدسی است که بنابر خیالبافی های حسن بن مثله جمکرانی و ملاقات خیالی وی با امام زمان باعث شد در این مکان، مسجدی به نام امام زمان بنا شود و چون بیننده خواب جمکرانی نام داشت مسجد به این نام مشهور و معروف گشت.

امروزه رژیم حاکم بر ایران با ترفندهای دنباله دار و پیوسته خود، برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و باورهای شیعه دست به هر نیرنگی می زند تا بتواند مشروعیت مذهب

> **امروزه رژیم حاکم بر ایران با ترفندهای دنباله دار و پیوسته خود، برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و باورهای شیعه دست به هر نیرنگی می زند تا بتواند مشروعیت مذهب خرافی و حکومت خونین خود را ثابت و قائم نگه دارد.**





خرافی و حکومت خونین خود را ثابت و قائم نگه دارد.

## خواب مسجد جمکران

داستان خیالی مسجد جمکران در بسیاری از کتاب های شیعه موجود است. داستانی که شصت و اندی سال بعد از غیبت کبرا داستان سرایی شد و به اعتقادات شیعه گره خورد. و تا آن زمان با وجود امام زمان نه مسجد جمکرانی وجود داشت و نه این مکان ارزش و اهمیتی داشت و نه نماز در آنجا از فضیلت خاصی برخوردار بود تا این که شخصی به نام حسن مثله جمکرانی یک کذاب و دروغ پرداز حرفه ای، توانست با جعل داستان و خیال پردازی های زیرکانه خود، این مکان مدنس را به یک مکان مقدسی تبدیل کند و هویت دینی مذهبی بدان بخشد.

اگر چه این داستان از خواب و خیال نشأت گرفته و هیچ مدرک معتبری بر مشروعیت آن وجود ندارد اما اکنون جزو معتقدات مذهب شیعه است و جایگاه آن به مانند مکه و مدینه از ارزش دینی خاصی برخوردار است به طوری که نماز مخصوص امام زمان در این مکان اهمیت خاصی دارد و نماز از عباداتی است که به جزء شارع کسی دیگر اجازه تشریع آن را ندارد اما در مذهب شیعه قضیه برعکس است و نماز در این مسجد برابر با نماز در کعبه است حال آنکه این رویداد جعلی در اواخر سده چهارم اتفاق افتاده است. و حدیثی به امام زمان خیالی نسبت داده اند که گفت: «فَمَن صَلاّ هُما فَكانَّما صلّی فی البیت العتیق»[1] هر کس این دو نماز را بخواند، گویی در خانه کعبه نماز خوانده است.

## سفر زیارتی جمکران

سفر زیارتی جمکران که توسط اطلاعات و با حضور جمعی روحانی نمای اهل سنت ترتیب داده شده بود. برخی از روحانی نماهای اهل سنت اظهار داشتند: «ما به خاطر مهدویت اینجا آمده ایم».

کاش این روحانی منتسب به اهل سنت در مورد مهدی شیعه اطلاعاتی به دست می آورد تا سفر به جمکران را باعث فخر نداند و سفر خود را سفر مهدوی ننامد. اگر چه در طول تاریخ افرادی با نام و مذهب اهل سنت ظهور کرده اند ولی در باطن شیعه و رافضی بوده تا بدین نحو بتوانند سهم و زهر خود را در جامعه اهل سنت تزریق؛ و خرافات خود را وارد باورهای ناب و خالص اهل سنت کنند.

**امروزه هم رژیم برای تزریق سم های مسموم رافضی گری دست به کار است و همانند نیاکان خویش، جهت پیشبرد اهداف خود دست به هر کاری می زند تا باورهای پوشالی خود را در قالب نام و مذاهب اهل سنت به جامعه وارد کند.**

امروزه هم رژیم برای تزریق سم های مسموم رافضی گری دست به کار است و همانند نیاکان خویش، جهت پیشبرد اهداف خود دست به هر کاری می زند تا باورهای پوشالی خود را در قالب نام و مذاهب اهل سنت به جامعه وارد کند. و افرادی مجهول الهویه و شاید هم افرادی متشیع را به نام مذهب اهل سنت وارد بازار گرم خود کرده تا بتواند عقاید پوچ و توخالی





خود را درمیان جامعه اهل سنت انتشار دهد. و با بکار بردن واژه هایی چون علماء، روحانیت و بزرگان اهل سنت درخت بی ثمر رافضیت را آبیاری، تا روزی ثمر حنظل آن را برداشت کند.

**مهدی شیعه**

در مورد امام زمان و یا همان مهدی شیعه لازم می دانم عباراتی را از کتاب های مرجع شیعه متذکر شوم تا روحانی نماهایی که خود را سنی مذهب قلمداد می کنند، بدانند مهدی شیعه کیست؟ و چه تفاوتی با مهدی اهل سنت دارد و چه کارهای ناشایست و نازیبایی را در حق بزرگان دینی اهل سنت به خصوص ابوبکر و عمر و عایشه -رضی الله عنهم- انجام می دهد تا پیروان این ملایان، به عقل بیایند و دست از پیروی آنان بشویند و تعقل کنند که آیا این روحانی نمایان هنوز بر اهل سنت باقی مانده اند یا به خاطر یک حلب روغن نباتی مذهب خویش را فروخته اند؟!

طبق نظر شیعه امام زمان یا همان محمد بن حسن عسکری که مهدی شیعه نامیده می شود از جانب خداوند تعیین شده، و کسی که به امامت وی ایمان نداشته باشد کافر است.

محمد باقر مجلسی به نقل از شیخ مفید دراین باره می گوید: «و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آن که هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را، و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان، پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است.»[۲]

**«و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آن که هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را، و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان، پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است.»**

این اولین گامی است که تفاوت فاحش میان مهدی شیعه و اهل سنت را بیان می کند. زیرا اهل سنت به هیچ وجه برای مهدی چنین مقامی را قائل نیستند و منکر امامت وی را نیز کافر نمی دانند. اما با وضع این قانون، آقای مفید همه اهل سنت را کافر و گمراه می داند زیرا-آنان به امامت منصوب از جانب خدا برای مهدی و هیچ یک از امامان شیعه قائل نیستند.

اولین گزینه برای پذیرش مهدی شیعه، باور داشتن قلبی به امامت وی از جانب خداست که با باورهای اهل سنت هیچ گونه همخوانی ندارد و از دیدگاه شیخ مفید، کسی که به مهدی شیعه باور نداشته باشد کافر و خارج از اسلام است.

شناسایی امام زمان و کارهای نازیبا و ناشایست وی در حق صحابه پیامبر -صلی الله علیه و سلم- را می توان در کتاب های مرجع شیعه یافت، مدارکی از کتاب های شیعه بیانگر این واقعیت و کارهای ناشایست وی نسبت به صحابه بزرگوار پیامبر است.

یکی از کتاب های آقای مجلسی حق الیقین نام دارد که در باب عقیده نگاشته شده، آقای مجلسی عقیده خود را در این کتاب اینگونه بیان می دارد: «و ابن بابویه در علل الشرائع روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر -علیه السلام- که چون قائم ما ظاهر گردد، عایشه را

زنده کند تا بر او حد بزند و انتقام فاطمه را از او بکشد».[۳]

این عقیده شیعه و امام زمان وی نسبت به بانو عایشه -رضی الله عنها- است. شخصیتی که پیامبر اسلام -صلی الله علیه و سلم- در هنگام وفات در خانه و در کنار وی از این دار رخت سفر بربستند، امام زمان شیعه بنا به اعتقاد آنان با وی چنین می کند.

در جایی دیگر در مورد آنانی که امام زمان هر زمان را قبول ندارند می نویسد: «و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم -علیه السلام- مروی است که هر که شک کند در معرفت امام زمان هر زمان، به شخص او و نعمت او، کافر شده است به جمیع آنچه خدا فرستاده است».

«و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم -علیه السلام- مروی است که هر که شک کند در معرفت امام زمان هر زمان، به شخص او و نعمت او، کافر شده است به جمیع آنچه خدا فرستاده است».

کارهایی که امام زمان در لیست آرمان های خود دارد و برای اجرای آن ها فقط ظهور خواهد کرد فراوان است که به گوشه ای از آن خلاصه وار می پردازیم زیرا مقاله گنجایش درج کارهای خلاف و ناشایست او را ندارد.

آنگونه که علمای شیعه در مورد امام زمان در کتاب های حدیثی آورده اند، وی بعد از ظهور با قتل و کشتار به مردم روی می آورد به طوری که با قتل و کشتار خود، نفرت را در دل مردم ایجاد می کند و مردم آروزی این را می کنند که کاش ظهور نمی کرد.

نعمانی از بزرگان مکتب شیعه در کتاب «الغیبه» می نویسد: «محمدبن مسلم گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود: اگر مردم می دانستند هنگامیکه قائم خروج کند چه خواهد کرد بیشتر آنان دوست می داشتند او را ملاقات نکنند بس که از مردم خواهد کشت، بدانید که او شروع نخواهد کرد مگر با قریش، و از آنان جز شمشیر دریافت نمی کند و به قریش جز شمشیر ارزانی نمی دارد (معامله او با قریش تنها با شمشیر است) تا آنجا که بیشتر مردمان گویند: ا ین مرد از تبار محمد نیست که اگر از آل محمد بود حتماً رحمت و دلسوزی می داشت.»[۴]

این قسمتی از جنایات نسل کشی وی است، از این فراتر به تخریب مسجد الحرام روی می آورد و حجر اسود را به کوفه انتقال می دهد. و یاد ابرهه را از ذهن ها پاک می کند چون خود ابرهه ای دیگر است.

به عنوان نمونه اعمال و کرداری که امام زمان در لیست کارهای خود دارد و علمای شیعه آن ها را در کتاب ها خود ذکر کرده اند به طور خلاصه می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

* ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- را به صلیب می کشد.[۵]

* در روایتی از نسل یزدگرد پادشاه ساسانی است.[۶]

* بر بانو عایشه -رضی الله عنها- حد جاری می کند.[۷]

* مسلمانان را قتل عام می کند.[۸]

* عرب ها را از دم تیغ می گذارند.[۹]

* قرآن جدیدی می آورد.[۱۰]

* حکـم و فیصلـه او برگرفتـه از دسـتورات زبـور اسـت نـه از قـرآن. یعنـی دسـتورات اسـرائیلی را درمیـان مسـلمانان اجـرا مـی کنـد.(۱۱)
* حجر اسود را به کوفه انتقال می دهد.(۱۲)
* نسل کشی می کند.(۱۳)
* یاران وی از یهود هستند.(۱۴)

مهـدی شـیعه و کارهـای خـلاف عقـل و شـرع وی چنـدان زیـاد اسـت کـه گنجایـش ایـن مقالـه را نـدارد. فقـط جهـت تذکـر بـه روحانـی نماهایـی کـه اسـم اهـل سـنت را یـدک مـی کشـند و جهـت مراسـم تولـد مهـدی بـه جمکـران سـفر مـی کننـد یـادآور شـدم تـا بداننـد کـه مهـدی شـیعه چـه اعمالـی را در لیسـت کارهایـش دارد. و تمـام اعمـال وی، توهیـن و اهانـت بـه مقدسـات اهـل سـنت و مسـلمانان جهـان اسـت.

**سخنی با...**

سـخنم بـا آخوندهـای سـنی نمایـی کـه سـفر زیارتی خـود بـه جمکـران را سـفر مهـدوی مـی نامنـد. سـوالم از ایـن روحانـی نماهـا ایـن اسـت:

امـام زمانـی کـه بـه مـادر مومنـان اتهـام ببنـدد، آیـا وی مسـلمان اسـت؟ و یـا او امـام زمـان شـما نیـز محسـوب مـی شـود؟

امـام زمانـی کـه ابوبکـر و عمـر (رض) را بـه دار بکشـد آیـا او امـام زمـان شـما هـم هسـت؟

امـام زمانـی کـه قـرآن جدیـد عـلاوه بـر قـرآن کنونـی بیـاورد شـما نیـز آن امـام زمـان را قبـول داریـد؟

امـام زمانـی کـه بـا عقاید اهـل سـنت هیچ سـازگاری نـدارد و حتـی جمکـران از دیـدگاه اهـل سـنت هیـچ اهمیـت و حتـی واقعیـت نـدارد شـما بـه ایـن مـکان و بـه ایـن امـام زمـان خیالـی اعتقـاد داریـد؟

شـما بـا چـه اصولـی خـود را اهـل سـنت مـی نامیـد و آیـا اهـل سـنت بـودن فقـط همیـن کافـی اسـت کـه نظـام حاکـم بـر کشـور شـما را اهـل سـنت بداند یـا سـنی بـودن چهارچـوب خـاص خـود را دارد؟ یـا شـما هـم ملاهـای مذهـب فـروش هسـتید کـه بـه خاطـر چنـد حلـب روغـن نباتـی و یـا تراکتـور و یـا خـدای ناخواسـته شـانتاژ(۱۵) *(Blackmail)* شـده ایـد و بـه ایـن خاطـر، مصلحـت دنیـای شـما اسـت کـه امـام زمـان خیالـی و عقایـد پـوچ رافضـی گـری را درمیـان اهـل سـنت ترویـج دهیـد.

آیـا شـما بـه خاطـر مصلحـت دنیـای خویـش باید آخـرت دیگـران را بـه حـراج بگذاریـد؟ ایـن عـدل و انصـاف اسـت؟

**اهل سنت به چنین مهدی و امام زمانی هیچ وقت اعتقاد نداشته و نخواهد داشت و کسی که به چنین امام زمانی باور داشته باشد و سفر زیارتی خود را به مسجد جمکران سفر مهدوی بنامد از اهل سنت نیست. چون مهدی اهل سنت کارهای خلاف عقل و شرع انجام نمی دهد.**

آیـا کسـی کـه بـه چنیـن امـام زمانـی بـا چنیـن خصوصیاتـی ایمـان و اعتقـاد داشـته باشـید مـی توانـد سـنی باشـد؟ کلا و ابدا!

اهـل سـنت بـه چنیـن مهـدی و امـام زمانـی هیـچ وقـت اعتقـاد نداشـته و نخواهـد داشـت و کسـی کـه بـه چنیـن امـام زمانـی بـاور داشـته باشـد و سـفر زیارتـی خـود را بـه مسـجد جمکـران سـفر مهـدوی بنامـد از اهـل سـنت نیسـت. چـون مهـدی اهـل سـنت کارهـای خـلاف عقـل و شـرع انجـام نمـی دهـد.





مهدی اهل سنت ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- را به صلیب نمی کشد.

مهدی اهل سنت بر بانو عایشه -رضی الله عنها- حد جاری نمی کند.

و مهدی اهل سنت نه قرآن جدید می آورد و نه با فرامین کتاب زبور حکم می راند. و نه قتل عام و مسلمان کشی می کند.

آیا سفر کردن گروهی روحانی نما به چنین مکانی و با نیت مهدویت را می توان سنی و جزو عقاید اهل سنت دانست یا خیر؟!

سوالی است که جواب آن در اعتقادات و باورهای مذهبی اهل سنت هویدا است و نیازی به جواب مجدد ندارد. حال این افراد عامی باشند یا خود را عالم دین و پیرو فلان مذهب بدانند! راه اهل سنت و باورهای آنان در لابلای کتاب هایی چون عقیده طحاویه، عقیده واسطیه و دیگر کتاب های عقیده برگرفته از قرآن و سنت صحیح پیامبر -صلی الله علیه و سلم- وجود دارد و نیازی به سخن این و آن نیست. هر کس آن باورها را داشته باشد جزو اهل سنت به شمار می رود و باور داشتن مهدی خیالی و سفر زیارتی به جکمران از عقاید اهل سنت نیست و اهل سنت این باورها را پوچ و خیالی می دانند.

---

(۱) مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، کویت (سالمیه): مکتبه الفقیه، ۱۴۲۵ ق (۲۰۰۴ م)، ص ۸۰۲.

(۲) حق الیقین، محمد باقر مجلسی، قم: ناشر موسسه انتشاراتی امام عصر، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ص ۴۶۷.

(۳) همان ص ۳۱۳.

(۴) کتاب الغیبه، ابوعبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی (ابوزینب نعمانی)، قم: ناشر مدین، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق، ص ۲۳۸ حدیث ۱۸.

(۵)بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت لبنان: دار احیاء التراث العربی ۱۴۰۳ ق (۱۹۸۳ م)، جلد ۵۳، ص ۱۳، باب ما یکون عند ظهوره.

(۶) همان جلد ۵۱، ص ۱۶۴.

(۷) حق الیقین، محمد باقر مجلسی، قم: ناشر موسسه انتشاراتی امام عصر، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ص ۳۱۳.

(۸) کتاب الغیبه، ابوعبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی (ابوزینب نعمانی)، قم: ناشر مدین، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق، ص ۲۳۸ حدیث ۱۸.

(۹) همان.

(۱۰) همان ص ۲۳۸ حدیث ۱۹.

(۱۱) اصول کافی، ثقه الاسلام یعقوب کلینی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۸۸ شمسی، ج اول ص ۳۹۷.

(۱۲) موسوعه احادیث اهل البیت، شیخ هادی نجفی، بیروت لبنان: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق (۲۰۰۲ م)، جلد ۹، ص ۴۲۶، حدیث ۱۱۹۷۹.

(۱۳) منتخب الانوار المضیئه، بهاءالدین نجفی، قم: موسسه امام هادی، چاپ اول ۱۴۲۰، ص ۳۱۳.

(۱۴) الارشاد، شیخ مفید، بیروت لبنان: موسسه آل البیت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق (۱۹۹۵ م)، جلد ۲ ص ۳۸۶.

(۱۵) هوچیگری، به تحمیلات ناروایی گفته می‌شود که فردی از راه گفتار یا کردار و یا تهدید به رسوا کردن، به فرد دیگری وارد سازد تا از او چیزی طلب کند.

# مبارزه با اسلام

قسمت اول



عامر عالی

بسم الله الحمدلله والصلاه و السلام علی رسول الله

در این مقاله به بررسی پدیده وضع حدیث یا جعل احادیث و چگونگی مقابله علما با این پدیده خواهیم پرداخت.

**خاورشناسان و تبشیریان**

**هدف از تهاجم فرهنگی**

در همین برهه زمانی که جبهه اهل سنت در حال مبارزه با فرقه های باطنی و قرامطی بود گروه سومی نیز پا به عرصه وجود نهاد و در مسیر تهاجم به فکر اسلامی و عقاید و باورهای مردم شروع به رکاب زدن کرد. در این مرحله فرقه هایی ظهور کردند که در عقاید خود دچار غلو و زیاده روی شده بودند که با تاویل آیات قرآن قصد داشتند به مذهب جدید خود وجهه شرعی بدهند. به همین سبب علمای بزرگ و استوانه های علم و معرفت در مقابل این افراد ایستادگی کردند و با سلاح علم و قرآن و سنت به مقابله با آنان رفته و توانستند تمام شبهات و بدعت های آنان را پاسخ دهند.

کتاب هایی که در آن دوره به رشته تحریر درآمدند کتاب های بسیار با ارزشی هستند که در مقابله با مبارزه فکر و اندیشه های خارج از دایره اهل سنت و روش پیامبر اسلام -صلی الله علیه و سلم- نوشته شده اند و امروزه همان عقاید و افکار دوباره از زیر آوار سر بر آورده اند و ما نیز نیازمند مطالعه و ترجمه و تفکر در این کتاب های بسیار ارزشمند هستیم. چون این بزرگان زحمت رد بر شبهات عقیدتی فرقه ها را کشیده اند و ما نیازی به تفکر و تعمق در جواب دادن به آنها نداریم مگر در موراد بسیار جزیی!.

**پدیده جعل احادیث**

در این دوره پدیده ای نوظهور پا به عرصه گذاشت و آن پدیده جعل احادیث و نسبت دادن روایت های دروغین به پیامبر اسلام بود. همچنین تعدادی از منافقان با خدعه و نیرنگ و سوء استفاده از محبت مسلمانان نسبت به اهل بیت پیامبر و امامان اهل بیت همچون حسن و حسین -رضی الله عنهما و پدر بزرگوارشان سیدنا علی رضی الله عنه شروع به نسبت دادن روایت های دورغین بی شماری به این بزرگان کردند. و عوام مردم و افراد کم علم متحیر و سرگشته شدند و دنباله رو این افراد گشتند.

> **همچنین تعدادی از منافقان با خدعه و نیرنگ و سوء استفاده از محبت مسلمانان نسبت به اهل بیت پیامبر و امامان اهل بیت همچون حسن و حسین –رضی اللّه عنهما و پدر بزرگوارشان سیدنا علی رضی اللّه عنه شروع به نسبت دادن روایت های دورغین بی شماری به این بزرگان کردند.**

از این رو کتاب های بسیار مفید و ارزشمندی توسط علمای

بـزرگ اسـلام در مقابلـه بـا ایـن کـج فهمـی هـا نوشـته شـد کـه بـه عنـوان مثـال تعـدادی آز آنهـا را خدمـت شـما خواننـدگان گرامـی ذکـر مـی کنـم. یکـی از ایـن کتـاب هـای بسـیار پـر عظمـت «کتـاب السـنه» نوشـته امـام احمـد بـن حنبـل -رحمـه الله- مـی باشـد. کتـاب دیگـری بـا همـن اسـم توسـط امام ابـو بکـر احمـد بـن محمـد بـن هـارون بـن یزیـد الخَـلّال البغـدادی الحنبلـی (متوفـی: ۳۱۱هـ) نوشـته شـد. همچنیـن کتـاب دیگـری بـه اسـم «السـنه» توسـط امـام و حافـظ و علامـه ابـو بکـر احمـد بـن محمـد بـن هانـئ الإسـکافی الأثـرم الطائـی متوفـی ۲۷۳ هــ نوشـته شـد.

ایـن بزرگـواران اسـم کتـاب هایشـان را «السـنه» مـی گذاشـتند تـا بـه مـردم بفهماننـد هـر کـس عقیـده خـود را از روش پیامبـر نگیـرد عقیـده ی وی سـالم نخواهـد بـود. و مـا بایـد در دریافـت عقیـده بـه روش و شـیوه پیامبـر -صلـی الله علیـه و سـلم- بازگردیـم. همچنیـن کتـاب هـای دیگـری بـه نـام «الإبانـه» بـه رشـته تحریـر درآمدنـد کـه منظـور از آن بیـان و آشـکار سـاختن عقیـده صحیـح اسـلامی بـود و در برخـی از آن هـا ردهایـی بسـیار کامـل و کافـی بـر عقایـد فرقـه هـای گمـراه آمـده اسـت. بـه عنـوان مثـال مـی تـوان بـه کتـاب «الابانـه» امـام اِبْـنِ بَطّـهٔ عُکْبَـری، ابوعبـدالله عبیـدالله بـن محمـد (۳۰۴-۳۸۷هــ)، متکلـم، فقیـه و محـدث حنبلـی و کتـاب «الابانـه» امـام ابوالحسـن علـی بـن اسماعیل‌الاشـعری (۲۶۰-۳۲۴ هــ) اشـاره کـرد.

کتـاب هـای بسـیار دیگـری بـا عناویـن رد بـر فـلان یـا رد بـر فـلان فرقـه نوشـته شـدند بـه عنـوان مثـال «الـرد علـی الجهمیـه» کـه توسـط امـام احمـد نوشـته شـد و کتـاب «الـرد علـی الزنادقـه» و «الـرد علـی المعطلـه» نیـز توسـط دیگـر علمـا نوشـته شـد. در اینجـا «الـرد» بـه معنـی مقابلـه بـه مثـل اسـت یعنـی در مقابـل ادلـه و شـبهات آنـان ایـن عالمـان بـزرگ ادلـه خـود را از قـرآن و سـنت و روش اصحـاب و ادلـه ی عقلـی و منطقـی ذکـر مـی کردنـد. بـه همیـن خاطـر اسـت امـروزه هـم افـرادی هسـتند کـه از کتابهـای آن گـروه هـای گمـراه اسـتفاده مـی کننـد و بـه منظـور تفـرق و ایجـاد اختـلاف بیـن مسـلمانان ایـن شـبهات را عَلَـم کـرده و برایـش بـه صـورت شـبانه روزی تبلیـغ مـی کننـد.

**می توان گفت که مبارزه با اسلام از روزهای اول بعثت پیامبر شروع شد و در طول تاریخ این قضیه پیوسته یکی از دغدغه های علمای امت اسلامی بوده است.**

مـی تـوان گفـت کـه مبـارزه بـا اسـلام از روزهـای اول بعثـت پیامبـر شـروع شـد و در طـول تاریـخ ایـن قضیـه پیوسـته یکـی از دغدغـه هـای علمـای امـت اسـلامی بـوده اسـت. و هـر بـار ایـن فرقـه هـا و مبلغـان مبتـدع، شـکلی و رنگـی را عـوض کـرده و بـا توجـه بـه سـطح آگاهـی و فکـر مـردم در هـر دوره ای شـکلی جدیـد از مبـارزه بـا اندیشـه اسـلامی پـا بـه عرصـه وجـود مـی گذاشـت.

مـی تـوان گفـت تمـام آن تشـکیک هـا و ظهـور فرقه هـای کلامـی و غیـره تمامـا یـک قضیـه درون دینـی و یـک جنـگ فکـری داخلـی بـود کـه از قـرون اولیـه اسـلام شـروع شـد. امـا بعـد از جنگهـای صلیبـی و در اثنـای ایـن جنگهـا شـیوه جدیـدی از مبـارزه بـا اسـلام مرسـوم شـد. ایـن جنـگ هنگامـی آغـاز



شد که اروپا و مسیحیان در جنگ های صلیبی از مسلمانان شکست خوردند و با مسلمانان به صورت رو در رو برخورد کردند. آنجا بود که اروپاییان به این فکر افتادند که چون آنها نمی توانند با نیروی نظامی و انسانی مسلمانان را شکست دهند تصمیم گرفتند با کمک گرفتن از نیروی عقل و تشکیک در عقاید مسلمانان بر آن ها ظفر یابند.

در اینجا بود که پدیده خاورشناسی و تبشیر مسیحی برای اولین بار به صورت منظم و هدفدار به سرزمینهای اسلامی پا نهاد.

در این مقاله به صورت مفصل در مورد تبشیر صحبت نخواهد شد ولی می خواهم این را بگویم که در ابتدا تبشیری ها و خاورشناسان از سوال ها و شبهاتی که در صدر اسلام در مقابله با اسلام مطرح کرده بودند استفاده می کردند. بلکه می بینیم تمام شبهاتی که خاورشناسان و تبشیری ها مطرح می کنند تماما توسط مشرکین و اهل کتاب در صدر اسلام مطرح شده بود و نقطه به نقطه و حرف به حرف آن ها را تکرار می کنند. و تمامی این شبهات در همان زمان به صورت کامل و شافی جواب داده شده اند.

**بلکه می بینیم تمام شبهاتی که خاورشناسان و تبشیری ها مطرح می کنند تماما توسط مشرکین و اهل کتاب در صدر اسلام مطرح شده بود و نقطه به نقطه و حرف به حرف آن ها را تکرار می کنند. و تمامی این شبهات در همان زمان به صورت کامل و شافی جواب داده شده اند.**

اما نکته قابل توجه این است بعد از شروع به کار خاورشناسان و تبشیریان رهبران کشورهای اروپایی فعالیت ها و تلاش های خاورشناسان را مبنای کار خود قرار داده و از همان دیدگاه به جوامع اسلامی می نگرند و سیاست های خود را بر همان اساس در سرزمین های اسلامی و در کشورهای مستقل اسلامی از طریق ایادی و حاکمان حلقه به گوش به اجرا در می آورند.

**هدف از تهاجم فرهنگی**

قبل از اینکه به شیوه کار مستشرقین و تبشیرهای مسیحی اشاره بکنیم مهم است بدانیم که چرا آن ها در صدد هجوم فکری به مسلمانان هستند و اهدافشان از این کارها چیست؟ و چرا به جای حمله نظامی به حمله فکری روی آوردند؟

نکته اساسی در اینجاست؛ هنگامی که تمام جهانیان و امپراتوری های شرق و غرب قدرت و عظمت اسلام را با چشمان خود دیده و مشاهده کردند که مسلمانان با نیرو و سلاح کمتر توانستند به سرعت قابل ملاحظه ای در خاورمیانه و شمال آفریقا و حتی سرحد چین پیش بروند و از شمال کرسی امپراتوری روس ها را به لرزه در آورند و صدها سال بعد در جنگهای صلیبی از سلطان صلاح الدین شکست های بسیار سختی خوردند و دست های آنان از سرزمین مبارک شام کوتاه شد و بعدها توسط سلاطین و خلفای عثمانی به طور کلی از خاورمیانه اخراج شدند؛ دریافتند که مبارزه مسلحانه با مسمانان برای آنان نتیجه مطلوب نخواهد داشت. و به این اندیشیدند که چرا مسلمانان می توانند به این سرعت قلب ملتهای مختلف را به دست بیاورند و چگونه می

توانند در جنگهایشان به این اندازه شجاعت و استقامت نشان بدهند.

بعد از کنکاش فراوان و تحقیق و تفحص شبانه روزی و در طی سال های مدید دریافتند که علت انتشار سریع اسلام و تعالیم آن در میان مردمان بیگانه به دو سبب اصلی بر می گردد:

**اول اینکه اسلام دینی ساده و عام فهم و آسان است و در آن مشکلات و معماها و باطن و ظاهری وجود ندارد بلکه تمام آنچه در این دین است برای تمام مردم با وجود اختلاف سواد و توانایی درک مسایل قابل فهم است و می توانند عبادت ها و شعایر آن را به جای بیاورند.**

اول اینکه اسلام دینی ساده و عام فهم و آسان است و در آن مشکلات و معماها و باطن و ظاهری وجود ندارد بلکه تمام آنچه در این دین است برای تمام مردم با وجود اختلاف سواد و توانایی درک مسایل قابل فهم است و می توانند عبادت ها و شعایر آن را به جای بیاورند.

سبب دوم و مهمتر اینکه مسلمانان عقیده راسخی به این دین دارند و آن مسلمانانی که آن همه فتوحات را در صدر اسلام انجام دادند انسان های صادق و مومن خالص بودند. و به خاطر ایمانشان حاضر بودند که جان و مالشان را در راه تبلیغ دعوت اسلامی بدهند و واقعا هم این کار را به نحو احسن انجام دادند. در اینجا بود که مستشرقین به این اندیشیدند که چگونه از این دین انتقام بگیرند که ان شاء الله در شماره بعدی در این مورد بیشتر صحبت می کنیم.

**ادامه دارد...**



ماهنامه دینی، اجتماعی و حقوقی اهل سنت  سال اول/ شماره چهارم/ تیرماه ۱۳۹۵

# چرا اهل سنت در مرزها زندگی می کنند؟

قسمت چهارم



سعود عباسی

**ادامه جنایت های صفویان و قزلباش**

شاید خیلی ها بپرسند؛ خب! این همه جنایات را به قزلباش نسبت می دهیم پس مردم بومی کجا بودند که به مبارزه بپردازند، همان طور که قبلا ذکر شد بعد از سقوط خلافت عباسی مغول ها و ترک ها در سراسر مناطق تحت سیطره خود، تشکیل حکومت داده حکومت ایلخانی در همه جا منتشر بود و کلا قدرت نظامی در اختیار تاتار و بعد از آن ها قزلباش بود و افراد سودجو نیز به آنها پیوستند، مانند دسته جات بزهکاری که به تبرائیان ملحق شدند، شهرها یکی پس از دیگری و بر همین منوال توسط شاه اسماعیل تصرف می شد و اگر مردمی حاضر به لعن صحابه نمی شدند کشتار به راه می افتاد، همیشه در ابتدا از علما و بزرگان شهر تقاضا می شد که لعن کنند و تا همه بدانند که تصمیم شاه بر انجام جنایات خود جدی است.

بنظر می رسد که قزلباشان با تسخیر تبریز و اردبیل و دیگر شهرهای آذربایجان و انتقام گیری از سنی های آن سرزمین هدف خود را تکمیل شده می پنداشتند، ولی یک بازی خطرناکی در ایران به راه افتاده بود که می بایست به دست همین عناصر تبهکار به اجرا درمی آمد، چنین به نظر می رسد که در پایان قرن ششم هجری (در آستانه حمله مغول به ایران) نقش سازنده ایران در تمدن خاورمیانه در حال پایان یافتن بود، و ایران از آن پس قدم به قدم از صحنه تصمیم گیری در تمدن خاورمیانه دور و به سوی یک انزوای دراز مدت سوق داده می شد، ضربه مغولان برای پایان دادن همیشگی به نقش ایران کافی نبود، هرچند که این ضربه ی شدید، مراکز تمدنی زاینده و پربار ایران همچون بلخ و بخارا و مرو و هرات و نیشابور و ری و اصفهان را ویران کرد، و سیر تند و تیز تمدن ایرانی را که از قرن دوم هجری آغاز شده بود را متوقف ساخت؛ ولی در دوران ایلخانی و تیموری باز ایران مثل سمندر افسانه های ایرانی از زیر آوارهای ناشی از زلزله مغولان سر برآورد، و با آهنگی آهسته در راه بازگشت به شکوه دیرینه به حرکت درآمد، و در عهد حسین بایقرا و یعقوب بایندر این حرکت را تندتر کرد، این بار یک عنصر تازه به نام «قزلباش» وارد عرصه ایران ستیزی و اسلام ستیزی شد، تا به دست او ضربه نهائی را بر

> **ضربه مغولان برای پایان دادن همیشگی به نقش ایران کافی نبود، هرچند که این ضربه ی شدید، مراکز تمدنی زاینده و پربار ایران همچون بلخ و بخارا و مرو و هرات و نیشابور و ری و اصفهان را ویران کرد**

پیکر تمدن اسلامی ایرانی وارد سازد، با ورود این عنصر ویرانگر چنان ضربه ای بر پیکر ایران وارد آمد که تا امروز نتوانسته است کمرش را راست کند؛ و هنوز درد آن ضربه را با همه وجودش احساس می کند و رنج می کشد و می کوشد که شاید از زمین برخیزد و به راه تمدن سازی ادامه دهد.

**جنایات صفوی ها در خراسان و هرات**

در این مقاله نمی توانیم به تمام جزئیات و اینکه چگونه در شهرها به قتل و غارت و جرم و جنایت دست می زدند بپردازیم، تنها برای شروع از مناطق آذربایجان و شهر تبریز حرف زدیم تا مشتی باشد نمونه خروار. هر چند که هر شهری برای خود قصه ای دارد، این جنایت کاران به بهانه سرکوب مخالفان خود به مناطق مختلف حمله می کردند و چون در ایران حکومت یکپارچه ای وجود نداشت هیچ گروهی از حاکمان اهل سنت حاضر نمی شد با مخالفان خود متحد شود و با ایجاد یک حکومت متحد و قدرتمند جلو این سیل بنیان کن صفوی را بگیرند، همین سکوت آن ها و عدم تحرکشان برای دفاع از مناطق دیگر باعث می شد قزلباش ها، مناطق خود آن ها را نیز تصرف کنند و دست به جنایت بزنند، جنایتی که در هر شهری برای خود قصه هایی دارد برای مثال وقتی که قزلباش ها شهر مرو را تصرف نمودند و قتل و غارت و کشتار را انجام دادند لشکر خود را بسوی هرات گسیل دادند، هرات در آن زمان یکی از مراکز مهم فرهنگی ایران و پرجمعیت ترین شهر خراسان بود، در این شهر مدارس پر رونقی دائر بود که علمای نامداری چون مولانا تفتازانی در آنها تدریس می کردند، و دانشجویان بسیاری حتی از ماوراءالنهر و هندوستان و عثمانی در آنجا به تحصیل اشتغال داشتند، اهمیت فرهنگی هرات در آن زمان از اینجا معلوم می شود که بدانیم بزرگانی چون استاد بهزاد در آن شهر تحصیل کرده بودند، و در آن شهر به تربیت هنرمندان و آفرینش هنری اشتغال داشتند، جامی عارف نامدار ایران نیز از همین شهر، و در همین جا تحصیل کرده بود، و اندکی پیش از این رخدادها در این شهر درگذشته بود، به علاوه یکی از بزرگترین کتابخانه های ایران در هرات دائر بود که به همت امیر علی شیر نوائی وزیر بایقرا، به شکوه رسیده بود، و دهها هزار جلد کتاب در آن نگهداری می شد، هر چند که حاکمیت هرات در آن اواخر به دست ترک های شیعه زیدی مذهب افتاده بود، ولی در هرات نه مردم از مذهب شیعه پیروی می کردند، و نه یک عالم و سخنور و دانشمند شیعه وجود داشت؛ زیرا که مردم هرات در آن زمان عموماً سنی بودند.

**هر چند که حاکمیت هرات در آن اواخر به دست ترک های شیعه زیدی مذهب افتاده بود، ولی در هرات نه مردم از مذهب شیعه پیروی می کردند، و نه یک عالم و سخنور و دانشمند شیعه وجود داشت؛ زیرا که مردم هرات در آن زمان عموماً سنی بودند.**

یک گروه قزلباش به فرماندهی مردی به نام



قلی جان از سردستگان تبرائی به هرات گسیل شدند، مردم هرات که جنایت های قزلباشان در مرو را شنیده بودند، راه چاره را در آن دیدند که داوطلبانه تسلیم قزلباشان شوند، شاید از تجاوز و کشتار برهند، قلی جان پس از آن که شهر را تحویل گرفت علما و اعیان را به مسجد جامع فرا خواند، او در مسجد به قاضی القضات هرات دستور داد که شیعه شود، و برفراز منبر رفته تبرا کند و به ابوبکر و عمر و عثمان لعنت بفرستد، و حکم کفر سنی ها را صادر کند، قاضی القضات بیچاره که نمی توانست چنین دستوری را اجابت کند، در همانجا در کنار منبر به دست قزلباشان به قتل رسید، و شکمش را دریدند و امعا و احشایش را به پای منبر ریختند، دومین مردی که دستور یافت بر فراز منبر رفته ابوبکر و عمر و عائشه را دشنام دهد و از مذهبش دست بکشد، حافظ زین الدین علی، مفتی اعظم هرات  بود، این فقیه نیز از اجرای فرمان قلی جان سرباز زد، قلی جان به دست خودش شکم وی را درید و امعا و احشایش را بیرون کشیده و میان مردم حاضر در مسجد افکند، و سپس سرش ر از تن جدا کرد، پس از آن قلی جان به قزلباشان دستور داد که همه حاضران در مسجد را از خرد و درشت به قتل برسانند، جسدهای قاضی القضات و حافظ زین الدین را به همراه اجساد چندین تن دیگر از بزرگان و اعیان هرات در میدان شهر به آتش کشیدند. روزهای آینده بقایای بزرگان شهر بازداشت و در بند شدند، تا شاه اسماعیل خودش در باره آنها تصمیم بگیرد. شاه اسماعیل در آذرماه ۸۸۹ وارد هرات شد، و «حکم ولائی» برای کشتار و انهدام و تاراج صادر کرد، مولانا تفتازانی که بزرگترین فقیه جهان اسلام در زمان خودش به شمار می رفت، و برترین مرجع دینی سنی های خراسان و سیستان و ماوراءالنهر و هندوستان و عثمانی، و حتی مرجع دینی بایزید دوم و دولتمردان عثمانی بود، در آن وقت در بند قلی جان بود، شاه اسماعیل وی را به حضور خواست و به او حکم کرد که تبرا کند و دست از «مذهب باطل» بکشد، چون مولانا حاضر نبود، به فرمان مردی گردن نهد که به نظر او از اسلام بیگانه بود، شاه اسماعیل دستور داد وی را آرام آرام قطعه قطعه کردند، تا چندین ساعت در زیر شکنجه بماند و جسد مولانا را نیز به آتش کشیدند، و خاکسترش را در کوچه ها پراکندند تا لگدکوب عوام گردد، کشتار مردم و انهدام مساجد و مدارس و بناهای تاریخی در هرات و شهرهای اطراف آن چندین روز ادامه داشت، و چنان شد که هرات به یک مخروبه تبدیل گردید، مقابر بزرگی که در شهرهای هرات خفته بودند شکافته گردید و اجسادشان از گورها برآورده شده به آتش کشیده شد، جسدهای خواجه های بزرگ

حافظ زین الدین علی، مفتی اعظم هرات  بود، این فقیه نیز از اجرای فرمان قلی جان سرباز زد، قلی جان به دست خودش شکم وی را درید و امعا و احشایش را بیرون کشیده و میان مردم حاضر در مسجد افکند، و سپس سرش ر از تن جدا کرد،





هرات را نیز از گورها برآورده پراکندند، جامی (عارف بزرگ تاریخ ایران) نیز از جمله بزرگانی بود که جسدش از گور برآورده شد، و به جرم سنی بودن به او تازیانه زدند، و استخوانهایش را در بیابان پراکندند. در آن زمان مناطق خراسان و هرات و بلخ و بخارا توسط تیموری ها اداره می شد و بعدها عبیدالله خان که جانشین شیبک خان شده بود توانست بار دیگر مرو و هرات را باز پس بگیرد و صفوی ها را بیرون کند، شاه اسماعیل حکومت صفوی را تشکیل داد و اعلان کرد که مذهب رسمی آن شیعه امامیه هست علمای شیعه را از جبل عامل لبنان و احساء فراخواند در ابتدا این اعلام برای خیلی از شیعیان خوشایند بود و آن را به فال نیک گرفتند و بسیاری بسوی ایران آمدند اما وقتی که حقیت این گروه را در می یافتند بلافاصله از آن ها اعلام بیزاری می کردند در نتیجه اضافه بر اهل سنت ایران گروهی از شیعیان نیز که از عمکرد صفوی ها

**شاه اسماعیل حکومت صفوی را تشکیل داد و اعلان کرد که مذهب رسمی آن شیعه امامیه هست علمای شیعه را از جبل عامل لبنان و احساء فراخواند در ابتدا این اعلام برای خیلی از شیعیان خوشایند بود و آن را به فال نیک گرفتند و بسیاری بسوی ایران آمدند اما وقتی که حقیت این گروه را در می یافتند بلافاصله از آن ها اعلام بیزاری می کردند**

راضی نبودند مورد خشم آن ها قرار گرفتند مانند آنچیزی که بر سر شیعیان آل مشعشع در آمد که به مشعشعیان معروفند و در خوزستان حکومت می کردند آنها شیعه امامی بودند و چون از عملکرد قزلباش راضی نبودند آنها را نیز تار و مار کردند، صفوی ها همواره به فکر گسترش حکومت خود بودند و توانستند شهرهای ری و اصفهان و شیراز را تصرف کنند تبریز را پایتخت خود اعلام کردند و در صدد تصرف بغداد و دیاربکر و شهرهای دیگر بر آمدند.

## جنگ چالدران

عثمانی ها که در حال نبرد با مسیحی ها و گسترش امپراطوری خود بودند تا حدودی از صفویها غافل بودند هر چند که اخبار جنایات آنها را از ایرانیانی که از زیر ظم و ستم صفوی گریخته بودند و به نزد آنها رفته بودند می شنیدند اما آن ها به فکر فتح اروپا بودند. تا اینکه این دولت نوپا را یعنی دولت صفوی را واقعا خطری برای خود احساس کردند، بیشتر تاتارهای طرفدار شاه اسماعیل از فلات آناتولی یا همان ترکیه امروزی بودند و چندین نفر از اجداد شاه نیز در این مناطق پناهنده شده و زندگی کردند مانند شیخ جنید و شیخ حیدر، که آنها در این مناطق تحت تاثیر افکار شیعه قرار گرفته و تغییر مذهب دادند، و جای تعجبی نیست که هنوز هوادارانی داشته باشند و برای آنها تبلیغ کنند که خود شاه اسماعیل از این فرصت ها استفاده کرده و افرادی را برای دعوت مردم آن مناطق جهت پیوستن به حکومت صفوی ها فرستاده بود که این کار از آناتولی




پافراتــر گذاشــته و در عــراق و شــام نیــز بــرای خـود طرفدارنـی سـر هـم کـرده بودنـد، هنـوز مـرز مشـخصی بیـن عثمانـی و صفـوی هـا وجـود نداشـت و شـاه اسـماعیل بـه چندیـن منطقـه در عـراق حملـه کـرده بودنـد و همـان مصیبتـی کـه بر سـر شـهرهای ایـران وارد مـی کردنـد آنجـا نیـز تکـرار کردنـد و وقتـی کـه خبـر ایـن حمـلات و اینکـه بعضـی از شـهرها سـر از فرمـان عثمانـی هـا برتافتـه و از شـاه صفـوی اعـلام حمایـت مـی کننـد بـه سـلطان سـلیم رسـید، سـلطان بـرای رسـمیت دادن بـه حکومـت خـود و جمـع کـردن آراء علمـا و ایجـاد یکپارچگـی در بیـن مسـلمان هـا تصمیـم گرفـت یـک هیأتـی بـرای تصمیـم گیـری در مـورد جنایـات شـاه اسـماعیل تشـکیل دهـد ایـن هیـأت کـه بسـیاری از علمـاء نیـز در بینشـان بـود بـه اتفـاق آراء شـاه اسـماعیل را شـخصی خـارج از دیـن اعـلام کردنـد کـه مسـلمان هـا را تـار و مـار مـی کنـد و حکـم جهـاد بـر علیـه او را صـادر کردنـد، سـلطان سـلیم، متـوکل علـی الله را کـه بـه عنـوان خلیفـه عباسـی هنـوز محسـوب مـی شـد از مصـر بـه ترکیـه آورد و از او درخواسـت کـرد مقـام خلافـت را بـه او تفویـض کنـد و متـوکل نیـز از روی ناچـاری ایـن کار را انجـام داد و از آن پـس سـلطان سـلیم لقـب «خلیفـه» بـه خـود گرفـت، و سـلاطین عثمانـی از زمـان او بـه بعـد لقـب خلیفـه عثمانـی بـر خـود داشـتند، از ایـن زمان بـه بعـد دولـت عثمانـی نیـز خلافـت عثمانـی نامیـده شـد. سـلاطین عثمانـی توانسـتند تمامـی مناطـق اسـلامی را زیـر یـک پرچـم در بیاورنـد از مصـر و مغـرب اسـلامی گرفتـه تـا سـرزمین حجـاز، مکـه و مدینـه و یمـن. آنهـا بـا صفـوی هـا وارد نبـرد شـدند، مهـم تریـن جنگـی کـه بیـن عثمانـی هـا و صفـوی هـا رخ داد جنـگ چالـدران نـام دارد، در ایـن جنـگ صفـوی هـا شکسـت سـختی خوردنـد بسـیاری از سـران قزلبـاش کشـته شـدند و خـود شـاه اسـماعیل بـه شـدت زخمـی شـد، شـهر تبریز توسـط عثمانـی هـا تصـرف شـد.

شـاه اسـماعیل کـه بـه سـبب پـرورش غلـط و کرنشـهای اطرافیـان تاتـارش، خـود شـیفته شـده بـود، بـه راسـتی بـاور داشـت کـه برگزیـده آسـمان هـا اسـت، و از طـرف الله هدایـت و حمایـت مـی شـود و همـواره در همـه جـا پیروزمنـد خواهـد بـود تـا دیـن حـق را بگسـتراند و همـه سـنی هـا را از صحنـه گیتـی براندازد، و نـام و نشـان ابوبکـر و عمـر را کـه بـه گمـان او دشـمنان خـدا و پیامبـر و اهـل بیـت بودنـد محـو کنـد، تـا پیـش از جنـگ چالـدران ایـن عقیـده قلبـی او بـود کـه سـخت بـه آن پایبنـد بـود، و در همـه جـا بـه آن تصریـح مـی کـرد.

وقتـی در چالـدران تیـر خـورد و نقشِ زمیـن شـد و مـرگ تحقیرآمیـز را بـه چشـم دیـد، چنـان رعـب و هراسـی در دلـش افتـاد کـه سـاختمان خودشیفتگی و نخوتـش بـه یکبـاره فـرو ریخـت و خویـش را موجـودی ناتـوان و درمانـده

**مهم ترین جنگی که بین عثمانی ها و صفوی ها رخ داد جنگ چالدران نام دارد، در این جنگ صفوی ها شکست سختی خوردند بسیاری از سران قزلباش کشته شدند و خود شاه اسماعیل به شدت زخمی شد، شهر تبریز توسط عثمانی ها تصرف شد.**

یافت که نیاز به کمک یکی دو قزلباش از جان گذشته دارد، تا از میدان بگریزد و جانش را نجات دهد و به دست افراد سپاه عثمانی نیفتد. می توان تصور کرد که او در آن لحظات شکنجه های جانگدازی که خودش به بسیاری از بزرگان و نام آوران ایران وارد کرده بود را به خاطر آورد، وحشت داشت که اسیرِ سلطان سلیم شود، و مجبور گردد که آن شکنجه ها را تحمل کند، او به چشم خود دیده بود که وقتی به فرمان او یکی از بزرگان ایران را زنده زنده پوست بر می کنند، و این کار را ساعتها با تأنی انجام می دادند تا آن شخص بیهوش نشود، و زجر شکنجه را بیشتر نوش کند، چه زوزه های جان خراشی از اعماق جان آن زجردیده بیرون میآمد، او به چشم خود دیده بود که وقتی یک نفر از بزرگان ایران را به فرمان او روغن و شمع می مالیدند و دست و پا بسته در آفتاب رها می کردند، چگونه پوستش آهسته آهسته عفونت می کرد و کرم در پوستش پیدا می شد؟ و آن کرمها چگونه پوستش را می خوردند؟ و آن بدبخت روزها و شبهای متمادی در زیر شکنجه ضجه می کرد؟ و لحظه ای ضجه هایش خاموش نمی شد!! شاه اسماعیل با اینگونه شکنجه کردنِ انسان ها لذت می برد، ولی در لحظاتی که به حالت زخم خورده در گودال میدان چالدران افتاده بود، همه این شکنجه ها را بر روی خودش احساس می کرد و شکنجه نشده درد می کشید، البته این حالت را تنها می توان زمانی در نظر گرفت که بگوییم هنوز اندکی احساس انسانیت در وجود شاه اسماعیل باقی مانده بود، شاه اسماعیل شراب می نوشید و همه احکام دین را از طرفدارانش برداشته بود و شراب و لواط و زنا را برای سربازانش حلال اعلام کرده بود، بعد از شکست چالدران، شاه اسماعیل خود را در انزوا قرار داد و تنها مشغول عیش و نوش و شراب نوشی بود.

## بازگشت دوباره مردم ایران به اهل سنت و سرانجام آن

مردم تبریز که از اهل سنت بودند و به اجبار اعلان شیعه گری کرده بودند دوباره به مذهب خود بازگشتند و در شهر جشن و شادی برپا بود، بسیاری از دسته های تبرائیان و سودجویان را به قتل رساندند، اما این شادی زیاد ادامه نداشت چون سلطان سلیم مجبور به ترک شهر شد و دوباره به آناتولی بازگشت، مردم بسیاری از شهرها دوباره به مذهب اهل سنت باز گشته بودند و از قزلباش و تبرائیان انتقام می گرفتند، شاه اسماعیل در این حیرت و سر درگمی خود

> **او به چشم خود دیده بود که وقتی یک نفر از بزرگان ایران را به فرمان او روغن و شمع می مالیدند و دست و پا بسته در آفتاب رها می کردند، چگونه پوستش آهسته آهسته عفونت می کرد و کرم در پوستش پیدا می شد؟ و آن کرمها چگونه پوستش را می خوردند؟ و آن بدبخت روزها و شبهای متمادی در زیر شکنجه ضجه می کرد؟ و لحظه ای ضجه هایش خاموش نمی شد!!**









سرانجام مرد و بعد از او پسرش شاه تهماسب قدرت را به دست گرفت و دوباره توانست به صفوی سر وسامانی بدهد، او با دلجویی از سلطان عثمانی و اینکه چشم طمعی به مناطق عثمانی ندارد قصد داشت قدرت داخلی کشور را به دست بگیرد و در این کار موفق شد، بعد از روی کار آمدن صفوی ها، دوبار در ایران مهاجرت بزرگ رخ داد بار اول از همان شروع حملات صفوی ها و تصرف شهرها بود که اهل سنت برای نجات جان و دین و ناموس خود مجبور به ترک وطن اصلی و سکنی گزیدن در مناطق دور از سیطره و حمله صفوی ها شدند و مهاجرت دوم در زمان شاه تهماسب یکم رخ داد، چون هنوز بسیاری از مردم شهرهای داخلی ایران از اهل سنت بودند و تظاهر به شیعه بودن می کردند، بعد از شکست صفوی ها در جنگ چالدران دوباره سنی بودن خود را بروز داشتند و مساجد گشوده و پنج وقت نماز برپا می شد، و صفوی ها نیز که تنها از راه غارت و کشتار بر ایران سیطره پیدا کرده بودند دوباره به همان روش بازگشتند و دست به کشتار در شهرها و بخصوص مناطقی که بار دیگر به مذهب اهل سنت باز گشته بودند زدند، سردسته های تبرائی در شهرها برای پایان دادن به این مشکل از شاه تهماسب درخواست کمک و فریاد خواهی کردند.

**یک ملای قُمی که مسئول شیعه کردن مردم قزوین شده بود، در نامه اش خطاب به شاه تهماسب نوشت که نه ماه است تا دندان بر جگر نهاده، و با مشاهده آن که همه مردم قزوین به مذهب سنی برگشته اند و در وقت وضوگرفتن پاهایشان را میشویند، در وقت نمازخواندن دستهایشان را بر سینه میگذارند، خون جگر میخورد و هیچ کاری هم از دستش ساخته نیست، او از شاه تهماسب تقاضا کرد که یا فرمان قتل عام مردم قزوین را صادر کند.**

یک نمونه از این فریادخواهی ها که توسط سردسته تبرائی های قزوین - یکی از نزدیکترین شهرها به پایتخت - بلند شده بود را در اینجا می آورم، تا نمونه ئی برای عموم شهرهای ایران بوده باشد؛ و با ذکر موارد دیگری که همه شبیه به قزوین بودند خواننده را خسته نمی کنم، یک ملای قُمی که مسئول شیعه کردن مردم قزوین شده بود، در نامه اش خطاب به شاه تهماسب نوشت که نه ماه است تا دندان بر جگر نهاده، و با مشاهده آن که همه مردم قزوین به مذهب سنی برگشته اند و در وقت وضوگرفتن پاهایشان را میشویند، در وقت نمازخواندن دستهایشان را بر سینه میگذارند، خون جگر میخورد و هیچ کاری هم از دستش ساخته نیست، او از شاه تهماسب تقاضا کرد که یا فرمان قتل عام مردم قزوین را صادر کند، یا دست کم دستور دهد که فقها و قاضیان و شخصیتهای برجسته شهر قزوین، که بسیاری از افراد خاندانشان توسط شاه اسماعیل قتل عام شده بودند، به خاطر رضای خدا اعدام گردند:

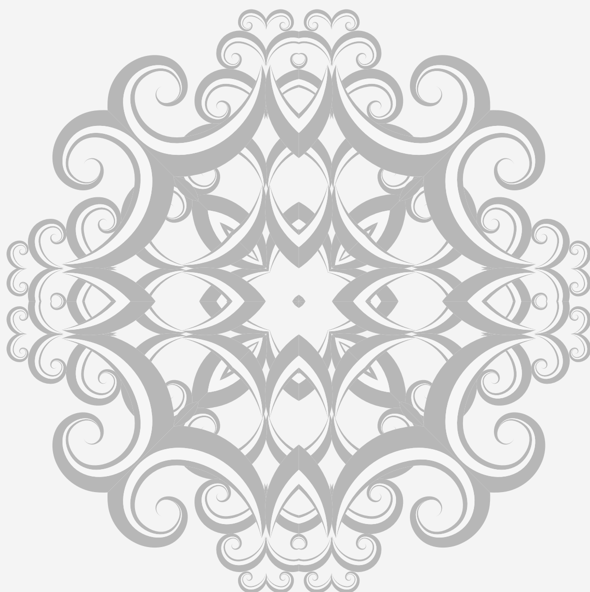
این درخواست بصورت شعر درآمده:

پادشاها مدت نُه ماه شد کاین ناتوان
مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح و زار
یافتم وضعِ تسنن در وضیع و در شریف
دیدم آثار تَخَرُّج در صغار و در کبار
در مقابر پای شُسته از فقیر و از غنی
در مساجد دست بسته از یمین و از یسار
در زمانِ چون تو شاهی دست بستن در نماز
هست کاری دست بسته ای شه عالی تبار
قاضی این مُلک نسلِ خالد ابن الولید
مُفتی این شهر فرزند سعیدِ نابکار
کشته گردیده ز تیغِ شاه غازی هردو را
هم برادر هم پدر هم یار و هم خویش و تبار
قتل عامی گر نباشد، قتل خاصی میتوان
خاصه از بهرِ رضای حضرت پروردگار

وضعیتِ برگشت به مذهب چندان دیری نپائید، و دوباره کشتارها و قتل عام ها و تخریب و تاراج ها از سر گرفته شد، و مردم نیز مجبور شدند که خودشان را شیعه صفوی نشان دهند، تا بتوانند زندگی کنند. چنین بود که با آمدن قزلباشان به درون ایران کشور ما، از مردان سازنده تهی گردید؛ نفاق و دوروئی و تظاهر به داشتن مذهبِ باب طبع قزلباش ها همه گیر شد؛ و ملت ایران که تا پیش از آن دوروئی و نفاق نمی دانست، اکنون در آنها دورویی عمومیت یافت، تا در آینده بخش اصلی شخصیت شان را تشکیل دهد، جان و مال و ملک و ناموس مردم کشور ما در زمان شاه اسماعیل بازیچه دست قزلباشان تاتار و دسته جات بزهکار موسوم به تبرائی بود، و مردم کشورمان هیچ فریادرسی نداشتند، جنایت های وسیعی که همه روزه در همه جا در برابر دیدگان مردم انجام می گرفت، مردم کشور ما را به افرادی اندوهناک، عصبی مزاج، درخود فرو رفته، بی علاقه به کار و زندگی تبدیل کرده بود. فقط کسانی که مالی و امکاناتی داشتند توانستند زن و فرزندانشان را برداشته و حتی راهی دیارهای دوردستی چون هندوستان و عثمانی شوند، شمار بسیاری از شیعیان ایران نیز که نتوانستند قزلباشان را تحمل کنند، به هندوستان گریختند.

**چنین بود که با آمدن قزلباشان به درون ایران کشور ما، از مردان سازنده تهی گردید؛ نفاق و دوروئی و تظاهر به داشتن مذهبِ باب طبع قزلباش ها همه گیر شد؛ و ملت ایران که تا پیش از آن دوروئی و نفاق نمی دانست، اکنون در آنها دورویی عمومیت یافت،**

**ادامه دارد...**



# مصاحبه با دکتر عبدالحمید عالی






خوشحالیم که امروز در خدمت شما استاد بزرگوار دکتر عبدالحمید عالی هستیم و می دانیم که در همنشینی و همصحبتی با شما استفاده های زیادی خواهیم بر د .

**دکتر عالی:** بنده هم تشکر می کنم از شما و از «خانواده ی مجله راوی» و از اینکه بنده را دعوت نمودید.

همچنین تشکر ویژه ای از شما چرا که این مجله را راه اندازی کرده اید و امیدوارم آغاز نیکی باشد و بتواند این مجله به وسیله شما و همکارانتان فعالیت مفیدی در روشنگری جامعه ی اهل سنت داشته باشد.




دکتر عزیز هر چند معروف و شناخته شده همگان هستید اما دوست داریم از زبان خودتان با شما بیشتر آشنا شویم.

**دکتر عالی:** البته قبل از هرچیز لازم به یاد آوری است اینکه انسان در مورد خود سخن بگوید کار مشکلی است اما از آنجایی که تجربه زندگی هر کس خالی از نقطه های ضعف و قوت نیست لذا اطلاع یافتن از آن می تواند درسی برای دیگران باشد که ضعف ها را رها کرده و نقطه قوت را گرفته و از آن بهره گیرد.

بنده «حمید عالی» فرزند «محمّد» متولد روستای «سیاناو» تابع شهرستان «مریوان» استان «کردستان» هستم.

**بنده «حمید عالی» فرزند «محمّد» متولد روستای «سیاناو» تابع شهرستان «مریوان» استان «کردستان» هستم.**

بعد از اتمام «دوره ابتدایی»از سال ۱۳۶۳ تحصیلات علوم دینی را آغاز نمودم نزد عمویم «ماموستا عبدالباسط عالی» مقدمات علوم دینی را فرا گرفتم. به مدت ده سال در مدارس دینی متعددی تحصیلات خود را ادامه دادم. بیشتر آن را در نزد دایی بزرگوارم «ماموستا محمد یوسف رهنمون» سپری کردم. یک سال هم در جنوب ایران در «مدرسه عالی اوز» مشغول تحصیل بودم و تا اینکه در سال ۱۳۷۳ تحصیلات علوم شرعی خود را به اتمام رساندم.

از جمله اساتیدی که خدمتشان تلمذ نموده ام عمویم و استادم «استاد عبدالباسط عالی» و دایی ام «استاد محمد یوسف رهنمون» همچنین استاد «عبدالله ایرانی» و همچنین ماموستا «سید نجم الدین طه رسول رحمه الله» و در جنوب «استاد عبدالکریم محمدی» و «استاد عبدالعزیز قاضی زاده» و «استاد انصاری» و «استاد منصوری» ...

استفاده نمودم.

در سال ۱۳۷۳ بعد از اتمام دروس دینی در امتحان تعیین سطح روحانیون اهل سنت که توسط دانشکده الهیات و معارف اسلامی برگزار شد شرکت نموده و در سطح یک یعنی معادل فوق دیپلم قبول شدم.

به مدت دوسال در شهرستان سیریک در مدرسه امام شافعی به تدریس و همچنین امامت جمعه به صورت غیر رسمی در مسجد بیلایی شروع به کار نمودم.

سپس به دلایل امنیتی که هنگام شهادت دکتر احمد سیاد و استاد فاروق فرساد یک سخنرانی تندی در اواخر شب های رمضان همان سال ایراد نمودم در نتیجه اطلاعات از مدرسه دینی سیریک سراغم را گرفته بودند. مدیر مدرسه خبر داد مصلحت نیست به اینجا برگردی لذا به بندر خمیر دهستان رویدر انتقال یافتم و آنجا نیز به مدت یک سال در مدرسه امام شافعی تدریس نمودم. در مسجد امام ابو حنیفه هر شب بعد از نماز عشا سخنرانی می کردم.

بعد از یک سال که در آنجا بودم به شیراز انتقال یافتم و در آنجا نیز فعالیتی آغاز نمودم و برای دوستان کلاس گذاشتم و در همان سال ۱۳۷۷ در آزمون

**پس از چهار سال فعالیت در مسجد و دبیرستان های سنندج دولت تحمل فعالیت های من را نداشتند و از ادامه فعالیت در مسجد امام علی منع کردند و مجبور به نقل مکان به روستای دوشان شدم.**



تعیین سطح روحانیون اهل سنت که توسط دانشکده الهیات و معارف اسلامی برگزار شد شرکت نموده و در سطح دو یعنی معادل لیسانس قبول شدم.

سپس در سال ۱۳۷۸ به کردستان برگشته و فعالیتم را در سنندج آغاز نموده و در مسجد امام علی واقع در خیابان اکباتان محله کانی کوزله به عنوان پیش نماز شروع به کار نمودم. همزمان در آموزش و پرورش در دبیرستان های سنندج نیز به عنوان پاره وقت استخدام شده و در مسجد نیز کلاس هایی را برای علاقه مندان و برای عموم دایر نمودم.

پس از چهار سال فعالیت در مسجد و دبیرستان های سنندج دولت تحمل فعالیت های من را نداشتند و از ادامه فعالیت در مسجد امام علی منع کردند و مجبور به نقل مکان به روستای دوشان شدم و در آنجا به عنوان امام جمعه و پیش نماز فعالیت هایم را شروع کردم و یک مدرسه دینی کوچک افتتاح نمودم. به مدت شش ماه پس از آن به جوانرود جهت باز کردن دفتر رسمی ازدواج (که قبلا بعد از اجرای آزمون و مراحل قانونی جهت تصدی آن برایش اقدام شده بود) انتقال یافتم.

در جوانرود فعالیت های خود را بلافاصله آغاز نموده به گونه ای که روستای ماخوشین را که مقداری دور دست بود و نماز جمعه در آن بر گذار نمی شد یافتم و نماز جمعه را آنجا آغاز نمودیم سپس بعد از مدتی درخواست نمودند



که «روستای ساروخان» در حاشیه جوانرود امام جمعه ندارند و از من خواستند، نماز جمعه را آنجا برگذار کنم و همزمان مدرسه «امام بخاری» را تاسیس کردم و همچنین برای اداره کلاس های دبیرستان سنندج نیز در هفته دو روز به سنندج بر می گشتم.

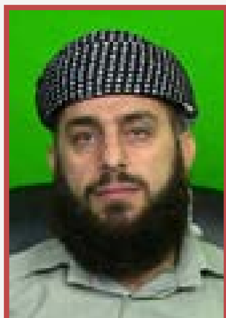


**دکتر بزرگوار از نظر خودتان در مورد دعوت اهل سنت داخل ایران بگویید، چه نقاط ضعف و قوتی در آن می بینید؟**

**دکتر عالی:** دعوت در ایران با توجه به مناطق جغرافیایی آن مختلف است.

دعوت در مناطق کردستان دشوارتر است زیرا فشار بیشتری را بر اهل سنت اعمال نموده اند و اجازه فعالیت به صورت رسمی و قانونی در مدارس و مساجد را نمی دهند و مساجد هم در اختیار دعوتگران راستین قرار نمی گیرد، در نتیجه بسیاری از دعوتگران مجبور می شوند کلاسهای خصوصی شبانه در خانه ها برگذار کنند و طبیعتا این گونه دعوت کردن با محدودیت انجام می گیرد و افراد کمتری را تحت پوشش قرار می دهد. اما در جنوب ایران و بلوچستان زمینه برای دعوت بازتر است و دعوت از طریق مدارس و مساجد صورت می گیرد.

> **نبود امکانات مناسب جهت راه اندازی مدارس و مساجد را از «نقاط ضعف» می دانم و از طرف دیگر وجود انگیزه قوی دینی در قلب مسلمانان و مردم اهل سنت و احساس مسئولیت آنان را تا پای جان از «نقاط مثبت» می دانم.**



به صورت کلی در ایران، دعوت محدودیت های زیادی دارد به خصوص در مناطق کردستان به طوری که قابل مقایسه با هیچ جای کشور نیست. با وجود این فشارها، بسیاری از دعوتگران توانسته اند به دعوت بپردازند و کلاسهای خصوصی برای برادران وخواهران بگذارند و افراد را تربیت نمایند به گونه ای که حتی از دیگر مناطق پیشی گرفته اند با تمام این محدودیت ها به گونه ای که بیشتر نویسندگان و مترجمان در مناطق کردستان فعال هستند.

نبود امکانات مناسب جهت راه اندازی مدارس و مساجد را از «نقاط ضعف» می دانم و از طرف دیگر وجود انگیزه قوی دینی در قلب مسلمانان و مردم اهل سنت و احساس مسئولیت آنان را تا پای جان از «نقاط مثبت» می دانم.

**از فشاری که در ایران در طول مسیر دعوت برای شما بود به ما بگویید، چه مشکلاتی داشتید؟**

**دکتر عالی:** مشکلات من زمانی آغاز شد که کاک احمد مفتی زاده در سال ۱۳۷۱ از زندان آزاد شد و ما برای آزادی اش مراسم برگزار نمودیم بعد از برگزاری مراسم، اطلاعات ما را به مرکز بزرگ غرب کشور در مریوان فرا خواند، از آن تاریخ تا خارج شدنم در سال ۱۳۸۸از ایران زیر بازجویی و پرسش و پاسخ بودم.

هنگامی که در شیراز بودم یعنی در سال ۱۳۷۷

بازهم مرا به اداره اطلاعات مریوان برای پاره ای از بازجویی ها احضار نمودند.

در سال ۱۳۷۸ در سنندج به صورت معلم پاره وقت استخدام شدم اما در تمام آن ۵ سال از سوی گزینش، مرتب تحت فشار بودم و هر از گاهی مرا به هسته گزینش در سنندج و گاهی تهران جهت پرسش وپاسخ به مطالب تکراری احضار می کردند.

بعد از چهار سال فعالیت در مسجد امام علی در سنندج مرا از ادامه فعالیت منع کردند و مانع شدند که به «مسجد نبوت» و بعد از آن مسجد «تکیه وچمن» سنندج انتقال یابم وگفتند نباید داخل شهر فعالیت نمایی.

این بازجویی ها و احضارها و فشارها مرتب تکرار می شد به گونه ای که به آن عادت کرده بودم. تمام این مشکلات نتیجه فعالیت هایی بود که انجام می گرفت زیرا تمام انرژی و توان خود را صرف دعوت می کردیم، در مسجد کلاس های تفسیر، حدیث، عقیده، صرف، نحو، فقه، اصول، بلاغه... و برگذاری نماز جمعه، برای کسانی که روزانه سر کار بودند شب ها در خانه برایشان کلاس برگزار می نمودیم.

کلاس های ثابت روزانه در مسجد بعد از نماز صبح یک کلاس و از عصر تا مغرب و بعد از نماز مغرب تا عشا داشتیم.

این ها همه در حالتی بود که بنده کارهای سیاسی نمی کردم. کاری به دولت نداشتم، تنها مشغول تدریس علوم شرعی و دعوت به راه الله متعال بودیم، البته در مسیر دعوت بدون ملاحظه حقیقت را بیان می نمودم.

این وضعیت ادامه داشت تا سال ۱۳۸۶ البته با نقل وانتقالات فراوانی که بیان شد.



استاد عزیز، چه شد که از ایران خارج شدید و چگونه این روند هجرت صورت گرفت؟

**دکتر عالی:** من در خرداد ۱۳۸۶ توسط نیروهای سپاه دستگیر شدم و بنده را مستقیما به اطلاعات سنندج بردند، به مدت ۵۲ روز در بازداشتگاه سنندج بودم و سپس به بندِ ۲۰۹ اوین در تهران قسمت سیاسی منتقل شدم. مجموعا شش ماه در بازداشت بودم بعدا با قید وثیقه آزاد شدم ولی مرتب زیر فشار بودم هفته ای یک بار یا ماهی دو سه بار بنده را احضار می کردند گاهی از طرف اطلاعات تهران، گاهی به سنندج گاهی به کرمانشاه احضار می شدم.



مدرسه دینی امام بخاری را که پیشاپیش راجع آن گفته بودم، تعطیل کردند، مسجدی که در آن امامت داشتم را تعطیل، و من را به قتل تهدید کردند. وقتی چنین وضعیتی را دیدم نتیجه گرفتم قدم بعدی آنان حذف بنده باشد وگاها به آن تصریح نمودند وحتی گفتند ما می توانیم برات یک پاپوش درست کنیم و راحت حذفت کنیم، یک بار خواستند منو به طرف کوه آبیدر ببرند به بهانه بازجویی، من هم قبل از حرکت این را به افرادی گفتم در نتیجه چند نفر من را همراهی کردند به سمت مقصد معین این بود که اونا وقتی دیدند من تنها نیستم

زنگ زدند گفتن به طرف اطلاعات حرکت کن انتظار داشتند من بدون خبر دادن به کسی سر موعد ودر کوه آبیدر حاضر شوم این بود که پروردگار این بار هم از دستشان نجاتم داد، و آخرین بار در سال ۱۳۸۸ گفتند به خانواده بگو ممکن است چند روزی طول بکشد تا بر گردی من هم نزدیک موعد مقرر خبر دادم که من در این تاریخ نمی توانم حاضر شوم چون نوبت دکتر دارم برای خانمم این بار هم به این وسیله نجات پیدا کردم تا گفتن خیلی خوب هر وقت کارت تمام شد خبر بده، منم در یک وقت که مناسب نبود خبر دادم، وقتی رفتم پیششان گفتند شما برنامه ما را به هم زدی افرادی که باید حضور می داشتند همه پراکنده شده اند.

از نزد آن ها که خارج شدم بلافاصله به سمت جنوب ایران حرکت کردم و برای گرفتن ویزا خود را آماده نمودم.

البته من به مقصد امارات ویزا گرفتم، بعد از ۱۵ روز لطف و کرم الله متعال شامل حالم شد و به سمت کشور مالزی رهنمود کرد. کشوری که حتی قبل از آن تصورش را هم نمی کردم اما این لطف الله متعال بود و توانستم اینجا تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد سپس دکترا ادامه بدهم و به موفقیت به پایان برسانم.





استاد بزرگوار بعد از اینکه به مالزی هم رفتید ظاهرا رژیم ایران دست از سر شما برنداشت، جزئیات را از زبان شما می خواهیم بشنویم.



**دکتر عالی:** بله قصد برگرداندنم را داشتند و قبل از آن سفارت ایران به دانشگاه محل تحصیل من تماس گرفتند که آیا چنین فردی در دانشگاه شما وجود دارد؟ جواب مثبت را که شنیدند شماره تماس من را می خواستند که شخص مخاطب به آنها نداده بود، البته خوشبختانه دقیقا همان زمان شماره من خود به خود بلوک شده بود وکار نمی کرد، و گر نه شماره پخش شده بود و خود آنان نیز شماره داشتند، اما نتوانسته بودند تماس برقرار کنند و گر نه با دانشگاه تماس بر قرار نمی کردند. تا اینکه از روی ناچاری شماره خود را به دانشگاه داده بودند که بنده با آنها تماس بگیرم. اما بنده توجه نکردم و حدس می زدم که جریان باید چی باشد، نهایتا توانستند شماره دفترم را بگیرند دوباره تماس گرفتند و خودم گوشی را برداشتم به من گفتند شماره ات را بده که کسانی هستند می خواهند با شما تماس بگیرند من هم شماره شخصی ام را ندادم، گفتم تماس می گیرم به شماره ای که داده بودند تماس گرفتم، گفتند می خواهیم شما را ملاقات کنیم گفتم چرا جوابی که دادند واضح بود دروغ می گویند گفتند در مورد دانشگاه و ارتباطش با دانشگاهای ما می خواهیم صحبت کنیم، گفتم شما باید با مدیر صحبت کنی نه با یک دانشجو اما من که متوجه شدم چه خبر است توجهی به درخواستشان نکردم. از این رو خود آنها مستقیما به دانشگاه آمدند، یکی به

ماهنامه دینی، اجتماعی و حقوقی اهل سنت



سال اول/ شماره چهارم / تیرماه ۱۳۹۵

نام «حسین علی بهرام آبادی» پیش من آمد و خودش را معرفی کرد این نکته را هم اضافه کرد که «یک بار از اطلاعات کرمانشاه به جوانرود آمدم و شما را ملاقات کردم» بنده نیز ایشان را به یاد آوردم ایشان اینگونه ادامه داد: «ما چند نفر هستیم که قصد ملاقات با شما را داریم و دوست داریم با ما بیایید پایین و از دانشگاه خارج شویم».

به من گفت: «به ما اعتماد نداری؟» گفتم «خیر به شما اعتماد نمی کنم، از عقلانیت به دور است که به شما اعتماد کنم!. اینگونه ادامه دادم:»مگر شما کم از ما را کشتید و اعدام کردید؟ هنوز انتظار داری به شما اعتماد کنم»؟

اما من حاضر به همراهی نشدم.

به من گفت: «به ما اعتماد نداری؟» گفتم «خیر به شما اعتماد نمی کنم، از عقلانیت به دور است که به شما اعتماد کنم!.

اینگونه ادامه دادم:»مگر شما کم از ما را کشتید و اعدام کردید؟ هنوز انتظار داری به شما اعتماد کنم » ؟

علیرغم اصرارش بنده حاضر نشدم با آن ها همراه شوم.

در نهایت با گفتن این جمله تهدید آمیز منظور خود را مشخص کرد:

«پس امروز هر چه دیدی خودت مسئولش هستی»

بعد از این، دانشگاه را محاصره کردند، درب های ورودی و خروجی را کنترل کردند تا ساعت ۰۶:۰۰ بعد از ظهر و دانشگاه را ترک نکردند، ظاهرا جمعیت زیادی هم داشتند.

این محاصره از ساعت ۰۹:۴۵ قبل از ظهر تا شش بعد از ظهر ادامه داشت تا اینکه مدیریت دانشگاه با پلیس مالزی تماس گرفت و درخواست دخالت کرد و همین گونه نیز شد.

موفق شدند دو نفرشان را دستگیر کنند. فردی به نام «حسین علی بهرام آبادی» که در بالا اشاره کردم و دیگری»ولی الله ایران بخش» که بنده مشخصات ریز و جزئی آن از جمله سال تولد شماره شناسنامه و محل تولد را در اختیار دارم. از مرکز پلیس مشخصاتشان را گرفتم.

همچنین عکس های آنان که از دوربین های امنیتی دانشگاه گرفتم در اختیار بنده است.

این دو نفر بعد از انتقال به اداره پلیس در نهایت از کشور مالزی طرد شدند و برای همیشه از ورود به مالزی ممنوع شدند.



استاد عزیز، داستانی بسیار تکان دهنده بود، از فعالیت های خود خارج از ایران بگویید، می خواهیم بدانیم چه چیزی آنان را اینگونه بی تاب کرده بود؟

**دکتر عالی:** بنده که از ایران خارج شدم بعد از مدتی به فعالیت های تلویزیونی روی آوردم، با تلویزیون های وصال حق، وصال فارسی، وصال کردی، کلمه و نور فعالیت های خود را ادامه دادم و گاهی با شبکه های عربی همچون «وصال عربی» و «صفا» همکاری داشتم.

در مالزی کارشناسی ارشد و دکترای خود را



در رشته «فقه سنت یا همان فقه حدیث»به پایان رساندم و از سال ۲۰۱۲ یعنی از زمانی که دانشجوی کارشناسی ارشد بودم همزمان به صورت پاره وقت تدریس می کردم و بعد از اتمام کارشناسی ارشد رسماً به صورت تمام وقت در دانشگاه تدریس می کنم و این از فضل و کرم الله متعال بوده است و اکنون دو سال است دکترایم را به پایان رسانده ام.

هم اکنون در تلویزیون کلمه برنامه زنده ای با عنوان «کتاب هدایت» در روز های یک شنبه در ساعت ۰۲:۰۰ به وقت تهران به صورت زنده اجرا می کنم.



استاد عزیز آینده اهل سنت ایران را چگونه می بینید؟

**دکتر عالی:** با وجود تمام فشاری های روز افزون دولت ایران، الحمدلله، اهل سنت را بیدارتر از دیروز می بینم، از طریق رسانه ها و شبکه های اجتماعی وضعیت آسان تر شده است، هر چند در موازات آن فشار سنگین تری بر مردم ایران از طرف حکومت ایران وارد می شود، اما هیچگاه اهل سنت در برابر این فشار ها کمر خم نکرده اند و نخواهند کرد.

ترور و اعدام و زندانی کردن هیچ گاه اهل سنت را نمی هراساند.



تشکر می کنیم استاد عزیز از اینکه دعوت ما را لبیک گفتید و هم به ما و هم خوانندگان «مجله راوی» درس های فراوانی دادید. دوست داریم توصیه اخر شما را نیز بشنویم.

**دکتر عالی:** از اهل سنت خواهان هستم که از فعالیت و دعوت برای زنده گردانیدن هر چی بیشتر جامعه اهل سنت کوشا باشند و با انتقاد ها و پیشنهاد های خود برای بهتر شدن این فعالیت ها قدم بردارند.

**با وجود تمام فشاری های روز افزون دولت ایران، الحمدلله، اهل سنت را بیدارتر از دیروز می بینم، از طریق رسانه ها و شبکه های اجتماعی وضعیت آسان تر شده است،**

همه ما به تنهایی ناقص هستیم اما باید همدیگر را کامل کنیم.

الله متعال می فرماید: {وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ} مائده: ۲.

در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید. از خدا بترسید. بیگمان خداوند دارای مجازات شدیدی است.

ما اهل سنت باید مرزهای زبانی و جغرافیایی را در نوردیم و با همدیگر متحد و همدل باشیم و بر اساس {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ} حجرات: ۱۰.

فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود.



با سپاس از شما استاد گرامی و به امید روزهای روشن.



# احزاب و تشکل های مدنی



مهدی
نخل احمدی

در زمانه ی حال، احزاب و سایر تشکل های مدنی نقش بسیار مهم و بی بدیلی را در شکل دادن و تقویت جامعه ی مدنی ایفا می‌نمایند. برخی وجود احزاب گوناگون و آزادی فعالیت های آنان را شرط اول حکومت های دموکراتیک نامیده اند. هانتیگتون زندگی سیاسی در جوامع غربی را در وجود احزاب خلاصه می کند و بیان می دارد: «هر کشوری که بخواهد گام در مسیر توسعه و پیشرفت بگذارد، ناگزیر از پذیرش احزاب خواهد بود.»[1]

دیوید اپتر البته پا را از این فراتر گذاشته و می گوید: «احزاب سیاسی در جریان نوسازی همه جوامع معاصر، چنان نیروی مهمی را تشکیل می دهند که الگوی ویژه ی نوسازی هر کشور را کاملا احزاب آن کشور تعیین می کنند.»[2]

حزب در سیاست سازمانی سیاسی است که به دنبال تأثیرگذاری در حکومت است، این تأثیرگذاری معمولاً از طریق نامزد کردن کسانی با دیدگاه‌هایی همسو با حزب برای کسب مسئولیت‌ها و مناصب سیاسی صورت می‌پذیرد. احزاب در فعالیت‌هایی نظیر کارزارهای انتخاباتی، پژوهش‌های آموزشی و یا اعتراض‌های سیاسی مشارکت می‌جویند. احزاب معمولاً به دنبال به کار بستن ایدئولوژی خاص یا دیدگاهی مشخص هستند که با اهدافی معین در ساختار و برنامه هایشان ذکر شده است و باعث پدیدآیی افرادی با اهداف یکسان حول محور حزب می‌شود.

برای احزاب سیاسی کارکردهای بسیاری می توان قائل شد از جمله: ایجاد مشارکت سیاسی در جامعه، مشروعیت بخشیدن به قدرت، ایجاد نوعی وحدت و یکپارچگی در میان اقشار و طبقات اجتماعی، مدیریت نمودن منازعات قدرت و جامعه پذیری سیاسی. با نگاهی گذرا به هر کدام از پارامترهای یاد شده در بالا با کمال تاسف می بینیم جامعه و حاکمیت در ایران مشکلات و ضعف های کم و بیش زیادی در اغلب این حوزه ها دارند. به دلیل شکل خاص حاکمیت ها در ایران که برای طولانی مدت پادشاهی و اکنون ولایت فقیه بوده است (البته به عقیده ی نگارنده با مراجعه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اختیارات فراوانی که برای ولایت فقیه قائل شده است و همچنین اختیارات نانوشته ای که در روند شکل گیری قدرت در

**به عقیده ی نگارنده با مراجعه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اختیارات فراوانی که برای ولایت فقیه قائل شده است و همچنین اختیارات نانوشته ای که در روند شکل گیری قدرت در ایران در پیرامون نقش رهبر و ولایت فقیه شکل گرفته است، این جایگاه تفاوت ماهوی زیادی با نقش پادشاه در گذشته ندارد**

ایران در پیرامون نقش رهبر و ولایت فقیه شکل گرفته است، این جایگاه تفاوت ماهوی زیادی با نقش پادشاه در گذشته ندارد). این شکل از حکومت هیچگاه خواستار مشارکت عامه مردم در قدرت و اداره جامعه نبوده است و به همین دلیل در تاریخ ایران (حداقل از مشروطیت که تا حدودی ادبیات حاکمیت قانون مطرح و جزء ملاحظات طبقه ی روشنفکر و بخشی از حاکمیت خیر خواه بوده است) همواره برخورد بسیار محتاط با شکل گیری و فعالیت احزاب شده است. به جز دهه ی ۲۰ که خلاء قدرت در ایران باعث رشد و ریشه دواندن برخی احزاب مثل حزب توده و احزاب ملی گشت در دیگر زمان ها احزاب معمولا اولین قربانیان بدبینی حاکمان از توطئه بوده اند. نهایتا حاکمان راه حل را تشکیل احزاب فرمایشی و کاملا کنترل شده دیده اند که نه تنها داعیه ی سهم خواهی از قدرت را نداشته و منتقد قدرت نبودند , بلکه خود به نوعی توجیه کننده و تضمین کننده ی قدرت مطلق حاکمان بوده اند. احزابی مانند رستاخیز در زمان محمد رضا پهلوی و پی از انقلاب احزاب جمهوری اسلامی و موتلفه و حزب الله از این دست می باشند. به همین دلیل نبود احزاب واقعی و با خواستگاه مردمی , هیچ گاه در ایران رابطه ی منطقی و در خور توجهی مابین جامعه و حاکمیت نبوده است و هیچگاه نه قاطبه ی

**به همین دلیل نبود احزاب واقعی و با خواستگاه مردمی , هیچ گاه در ایران رابطه ی منطقی و در خور توجهی مابین جامعه و حاکمیت نبوده است و هیچگاه نه قاطبه ی مردم حاکمیت ها را از خود دانسته اند و نه حاکمیت ها حس مسئولیت لازم را نسبت به مردم و جامعه داشته اند**

مردم حاکمیت ها را از خود دانسته اند و نه حاکمیت ها حس مسئولیت لازم را نسبت به مردم و جامعه داشته اند و این خلاء باعث ایجاد مشکلات بسیار زیادی در حوزه های امنیت ملی، انسجام ملی و ثبات سیاسی گشته است که البته یکی از دلایل آن را میتوان عدم فعالیت درست و اصولی احزاب در ایران عنوان نمود. همچنین این بیگانگی جامعه با حاکمیت باعث بروز مشکلاتی در جامعه پذیری سیاسی در جامعه گشته است. جامعه پذیری سیاسی فرآیند مستمر یادگیری است که به موجب آن افراد ضمن آشنا شدن با نظام سیاسی از طریق کسب اطلاعات و تجربیات به وظایف، حقوق و نقش های خویش (خصوصا وظایف و نقش های سیاسی) در جامعه پی می برند. جامعه پذیری سیاسی با ایجاد شرایط مناسب افراد اجتماع را به قانون مداری و ایفای نقش کامل خود وا میدارد که این به ثبات نظام سیاسی می انجامد. متاسفانه باز هم به دلیل کمرنگ بودن فعالیت و حضور احزاب، که بی بدیل ترین نقش را در جامعه پذیری جامعه دارند، در جامعه ی ایران ما شاهد بی ثباتی همیشگی در سیستم قدرت و جامعه هستیم. در حکومت هایی مانند جمهوری اسلامی حاکمان همیشه خواستار کمترین نشت اطلاعات از سیستم حاکم هستند. تمام تلاش خود را به کار می بندند تا






شهروندان حداقل اطلاعات و آگاهی های لازم را در مورد فرآیندهای موجود در قدرت و آنچه در پیله ی قدرت می گذرد داشته باشند. به قول یکی از تحلیل گران در این کشورها حاکمان قطره چکانی اطلاعات تصفیه شده را در اختیار مردم می گذارند , حال آنکه با این حجم از اطلاعات که مرجع موثقی برای تایید آنها نیز وجود ندارد جامعه هیچگاه نمی تواند تصور درست و شفافی از آنچه در قدرت می گذرد داشته باشد و این به نوبه ی خود باعث بی گانگی و عدم اطمینان بین طبقه ی حاکم و بدنه ی جامعه می شود و جامعه و حاکمیت همواره با نگاهی مردد به یکدیگر می نگرند . همچنین این ابهام و عدم شفافیت در حاکمیت باعث مبهم شدن نقشها، وظایف و حقوق شهروندان جامعه در قبال حاکمیت و سایرین می شود. احزاب مانند پلی نقش واسطه جامعه و حاکمیت را بازی می کنند. به عبارتی وکلای جامعه در قدرت هستند. در جوامع توسعه یافته که مشارکت در قدرت به رسمیت شناخته شده است احزاب توانسته اند تا حدود بسیار زیادی سفیران اعضاء خود در قدرت باشند. احزاب ساختار قدرت و آنچه به شکل واقعی در قدرت می گذرد را برای جامعه تشریح می کنند و این شفاف سازی باعث ایجاد اطمینان و امنیت در جامعه و نظام سیاسی می شود. احزاب قدرت را می‌شناسند، قدرت را رصد می کنند و در نهایت خود جزئی از قدرت می شوند . یعنی بخشی از جامعه که افکار و عقاید و نظرات مشابه و همسان داشته اند و به این سبب اقدام به تشکیل حزب کرده اند جزئی از قدرت می شوند. یعنی بخشی از جامعه به واسطه ی تشکیل حزب در قدرت سیاسی مشارکت نموده است و طبیعتا همواره آن را رصد کرده و بر اساس آنچه می گذرد بهترین و مناسب ترین نقش آفرینی را انجام میدهد. به همین ترتیب احزاب گوناگون که هر کدام نمایندگان بخشی از جامعه هستند می توانند به نسبت ظرفیت خود در قدرت سهیم باشند. زمانی که جامعه خود را در قدرت سهیم بداند یا قدرت را جزئی از خود بداند نسبت به آن مسئولیت پذیر خواهد بود. یکی از این موارد مسئولیت پذیری در برابر قانون است که شاید بتوان گفت مهم ترین مرحله ی جامعه پذیری یک جامعه خواهد بود.

احزاب مانند پلی نقش واسطه جامعه و حاکمیت را بازی می کنند.

تمام موارد گفته شده در بالا تنها بخشی از نقش احزاب در جامعه می باشد. همانطور که ذکر شد متاسفانه به دلایل بسیار زیادی جمهوری اسلامی مانند بسیاری دیگر از حکومت های توتالیتر نه تنها وجود، تشکیل و فعالیت احزاب و سایر تشکل های مدنی مانند سندیکاها و انجمن ها را مفید و ضروری نمی داند بلکه حتی بر اساس شواهد بسیار که در ذیل به برخی از آنها اشاره گذرا خواهد شد، فعالیت آنها را در تضاد مستقیم با منافع و ثبات خود قلمداد می کند. اشتباهی که تمام دیکتاتورها در تاریخ مرتکب آن شده اند و سر انجام یکسانی هم برای آن ها رقم خورده است.

**جایگاه احزاب در قانون اساسی**

- در بند ۷ و ۸ از اصل سوم قانون اساسی آمده

است: دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف ذکر شده در اصل ۲ همه ی امکانات خود را برای « تامین آزادی های سیاسی و اجتماعی در حد قانون» و «مشارکت عامه ی مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» به کار برد.

- همچنین در اصل ۲۶ قانون اساسی به صراحت ذکر شده است که: «احزاب، جمعیتها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمیتوان از شرکت در آن ها منع کرد و یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.»

همانطور که مشاهده می شود علی رغم مثبت بودن اصول بالا در خصوص مشارکت شهروندان در فرایند قدرت و سیاست در قسمت دوم اصل ۲۶ مانند بسیاری دیگر اصول قانون اساسی موارد مبهمی ذکر شده است که تفسیر متفاوتی می توان از آن نمود. به عبارتی بر این اساس می توان هر فعالیتی را در زیرمجموعه ی نقض یکی از اصول استقلال، وحدت ملی، آزادی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی دسته بندی کرد و با آن برخورد کرد. به عبارتی به دلیل روشن نبودن محدوده ی این اصول هر گونه نقد یا انتقاد را می توان در زیرمجموعه ی نقض اصول فوق الذکر نامید و با آن برخورد کرد. کما اینکه تا به امروز هم احزاب عمده ی زیادی مانند مشارکت و اعتماد ملی و مجاهدین انقلاب اسلامی و رسانه های مرتبط با آنها تعطیل و غیر قانونی اعلام شده اند.

### اهل سنت و تشکیل حزب

در طول دوران جمهوری اسلامی اهل سنت چندین بار اقدام به تشکیل انجمن ها و تشکل های متفاوت کرده اند که متاسفانه تمامی آنها با شدت عمل زیاد تعطیل و موسسان آن یا زندانی یا حتی اعدام شده اند، یکی از نمونه های آن تشکیل شورای اهل سنت یا شورای شمس بود که در اوایل انقلاب و بر اساس شعار برابری و برادری که از سوی انقلابیون داده شده بود تشکیل شد . شورای شمس یا شورای مرکزی اهل سنت، در سال ۱۳۶۰ با هدف دفاع به طریق گفتمان از اهل سنت ایران در تهران تأسیس گردید.این شورا تمام مناطق اهل سنت را پوشش می‌داد که اعضای آن عالمان برجسته اهل سنت ایران چون احمد مفتی زاده، مولوی عبدالعزیز ملازاده، ناصر سبحانی، ملا عبدالله محمدی ... بودند. اما مع الاسف پس از مدت کوتاهی این شورا و بعدها سایر گروههای قانونی اهل سنت تعطیل و اعضای آن با مجازات های سختی مواجه گشتند. تا آنجایی

**شورای شمس یا شورای مرکزی اهل سنت، در سال ۱۳۶۰ با هدف دفاع به طریق گفتمان از اهل سنت ایران در تهران تأسیس گردید.این شورا تمام مناطق اهل سنت را پوشش می‌داد که اعضای آن عالمان برجسته اهل سنت ایران بودند. اما مع الاسف پس از مدت کوتاهی تعطیل و اعضای آن با مجازات های سختی مواجه گشتند.**

که در قانون اساسی دیده می شود اهل سنت نه اجازه تشکیل حزب را دارند و نه از آن منع شده اند. در قانون اساسی برای اقلیت های دینی حق تشکیل انجمن های صنفی داده شده است (هر چند تا به حال با هیچ تقاضایی موافقت نشده است).در اصل ۲۶ قانون اساسی همانطور که گفته شد در مورد انجمنهای اقلیتهای مذهبی صحبت شده است و در قانون مطبوعات نیز آن را به رسمیت شناخته است , اما خلاء قانونی برای تشکیل حزب از سوی اهل وجود در هاله ای گنگ قرار دارد . از طرفی به ظاهر اهل سنت که جزء اقلیتهای دینی محسوب نمیشوند (لا اقل در قانون اساسی و اصل ۱۲ از اهل سنت به تعبیر «مذاهب دیگر اسلام» نام برده شده است) و باید شامل قانون عمومی آزادی احزاب می شوند .اما در تبصره ی ۵ از ماده ی ۲ قانون احزاب آمده است: «احزاب متقاضی پروانه باید در اساسنامه و مرامنامه خود صراحتا التزام خود را نسبت به قانون اساسی و اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه اعلام دارند.» هر چند التزام به قانون اساسی شرط لازم برای فعالیت احزاب در تمام کشورها می باشد اما التزام به ولایت فقیه که جزء اعتقادات اهل سنت محسوب نمی شود همچنان نوعی تفتیش عقاید و سد بزرگی در راه اقدام اهل سنت برای تشکیل حزب می باشد. همچنین در ماده ی ۵ قانون احزاب افرادی که به سبب احکام قطعی دادگاه از حقوق اجتماعی محروم گشته اند و همچنین اعضاء موثر احزاب منحله از تاسیس و عضویت در احزاب محرومند. از آنجا که در جمهوری اسلامی محکومیتهای خارج از عرف قضایی و با عناوینی که در قانون مجازات اسلامی نیز به آنها اشاره ای نشده است مانند اقدام علیه امنیت ملی، تشویش افکار، سیاه نمایی، توهین به مقدسات و ...اتفاق افتاده است , لذا دشوار به نظر نمی رسد که جمهوری اسلامی به بهانه ی هر کدام از موارد محکومیت مبهم فوق الذکر اعضاء موثر و فعالین اهل سنت را دادگاهی و با صدور حکم از فعالیت آنها در هر گونه حزب یا تشکل مدنی دیگری جلوگیری نماید. هر چند که مراحل تقاضا تا تشکیل احزاب در قانون احزاب و گزینش افراد چنان پیچیده و راهی سنگلاخ به نظر می رسد که اگر کسانی بدون محدودیت های ذکر شده اقدام به تشکیل حزب نمایند در گزینش های پیش رو از گردانده حذف خواهند شد. لذا هرچند که نمیتوان گفت قوانین رسمی اهل سنت را از داشتن یا مشارکت در احزاب محروم ننموده است , اما تفاسیر سلیقه ای و قوانین نانوشته ای وجود دارد که مانع دسترسی اهل سنت به حقوق حقه ی خود , منحمله داشتن و مشارکت در احزاب، می شود .

---

(۱) نقیب‌زاده، احمد، «عملکرد و نقش احزاب سیاسی در جوامع امروزی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال سوم، شماره ۱۳۶۸, ۸, ص ۱۱.

(2) Apter, David, Politics of Modernization, University of Chicago press, 1965, P 175.





ماهنامه دینی، اجتماعی و حقوقی اهل سنت



سال اول/ شماره چهارم / تیرماه ۱۳۹۵

# ربیعی
# از تولد تا شهادت

قسمت دوم




بـار دیگـر خداونـد مهربـان را شـاکرم کـه بـه اینجانـب توفیـق عطـا فرمـود تـا کـه بتوانـم قلـم بـر دسـت بگیـرم و از شـخص بزرگـی صحبـت کنـم کـه تاریـخ بایـد از دلسـوزی هـا و توانمنـدی هـای ایشـان بنویسـد نـه مـن حقیـر.

خداونـد متعـال همـواره به‌وسـیله مـردان راسـتین راه حـق، دیـن کاملـش را نصـرت و یـاری می‌فرمایـد. مشـیت الهـی چنیـن اسـت کـه مردانـی را بـرای خدمـت دیـن حنیفـش تربیـت و پـرورش می‌دهـد و سـپس بـه عمـر آنهـا برکـت عطـا می‌کنـد.

براسـتی سـرزمین کُـرد هـا همـواره بزرگانـی را در دامـن خـود پـرورده اسـت کـه امـروزه سـربلندی مـردم مرهـون زحمـات و تـلاش آنهاسـت و مایـه ی فخـر و مباهـات بشـریت گشـته‌اند. از چهره‌هـای مانـدگار کـه علی‌رغـم قلـت امکانـات و عـدم همراهـی زمانـه، پله‌هـای مـدارج علمـی را یکـی پـس از دیگـری فتـح کـرد و چـون خورشـیدی فـروزان درخشـید و بـا قـدم و قلـم خـود در طـی مسـیر پرپیـچ و خـم راهنمـای انسـان‌ها شـد، اسـتاد علامـه شـهید مـلا محمـد ربیعـی - رحمـه الله - مـی باشـد .



در قسـمت دوم سـیری در زندگـی اسـتادربیعی مـی رسـیم بـه :

**ازدواج در دهکده با دختر استاد**

سـیدعلاء الدیـن، علاقـه ای فـراوان نسـبت بـه اسـتادربیعی داشـتند و ایشـان را بـه خاطـر زیرکـی و هـوش فراوانـش بسـیار دوسـت مـی داشـتند و خواسـتند کـه دختـرش (صغـری ) را بـه عقـد اسـتاد ربیعـی در بیاورنـد، خواسـتگارانی را کـه بـه خواسـتگاری مرحومـه صغـری خانـم آمـده بودنـد جـواب رد داده و بـه اسـتاد ربیعـی گفتـه بـود کـه مـن دختـرم را بـرای تـو نگـه داشـته ام و دختـرم نیـز دوسـت دارد کـه بـا تـو ازدواج کنـد .

> سیدعلاء الدین، علاقه ایی فراوان نسبت به استادربیعی داشتند و ایشان را به خاطر زیرکی و هوش فراوانش بسیار دوست می داشتند و خواستند که دخترش (صغری ) را به عقد استاد ربیعی در بیاورند،

ایـن بـود کـه صغـری خانـم دختـر سـیدعلاء الدیـن بـه عقـد اسـتاد ربیعـی درآمـد و بـا ایشـان ازدواج نمـود.

**اخبارنامه ی فتوای استاد و شروع به تبلیغ و پرورش فکر دینی**

در سـال ۱۳۳۳ بـود کـه در خدمـت اسـتاد دانـا و فرزانـه سـیدعلاء الدیـن حسـینی در « قشـلاق سـفید » کردسـتان بـه اجـازه ی فتـوا نائـل آمـد. بعـد از آن

ماهنامه دینی، اجتماعی و حقوقی اهل سنت

راوی

سال اول/ شماره چهارم / تیرماه ۱۳۹۵

از طرف وزارت و از طرف آموزش و پرورش گواهی نامه ی رسمی دریافت کردند.

و به مدت ۱۲سال در قشلاق سفید کردستان مشغول تدریس و امامت جمعه وجماعت شد.

و متصدی دفاتر ازدواج و طلاق گردید و مشکلات دینی و شرعی مردم را حل و فصل می کرد.

**مربی ورزش ایشان**

مربی ورزشی ایشان همان استاد گرامی ایشان سیدعلاء الدین حسینی بوده که در امر تعلیم و تربیت ایشان بسیار کوشا و در ضمینه ورزش، ایشان را آموزش و تشویق و ترغیب می نمودند تا آنجا که ما نیز آثار نیرومندی و سلامت را، حتی در اواخر عمرشان به وضوح مشاهده می نمودیم و می دیدیم که چه با ابهت و متانت راه می رفتند و چقدر سریع بودند.

استاد سیدعلاء الدین، خود شخصا کسی را دنبال استاد ربیعی فرستاده و پیام داد که میخواهم دروس علوم دینی را به تو بیاموزم، ربیعی ! هر چه در دست داری زمین بگذار و سریعاً به اینجا بیا، استاد سیدعلاء الدین علاقه ی بخصوصی نسبت به استاد ربیعی داشته، شاید آن آثار بزرگی و متانت را همان زمان در وجودش دریافته بود.

> **ربیعی ! هر چه در دست داری زمین بگذار و سریعاً به اینجا بیا، استاد سیدعلاء الدین علاقه ی بخصوصی نسبت به استاد ربیعی داشته، شاید آن آثار بزرگی و متانت را همان زمان در وجودش دریافته بود.**

**قرائت و صدای استاد ربیعی**

استادربیعی در قرائت صدای زیبا و رسایی داشتند، درسال ۱۳۴۵ به نمایندگی از طرف دولت ایران، در مسابقات جهانی قرآن در پاکستان شرکت نموده و در میان ۲۲ قاری بزرگ جهان مقام دوم را کسب کرده و نایب قاری جهان گردید.

نامه وزارت اطلاعات مورخه ی ۹/۹/۴۵ به شماره ۷۶۱۲به محمدربیعی

**وزارت اطلاعات-اداره رادیو استان کرمانشاه کردستان-سنندج**

شماره ۲۴۰۹ فوری است.

آقای ملا محمدربیعی ساکن آبادی قشلاق سفید (قشلاق چه رمو) دیواندره، وزارت اطلاعات طی شماره ۷۶۱۲ مورخه ۹/۹/۴۵ اعلام نموده است که می توانید از سوم تا بیستم دیماه به مدت هفده روز با مخارج مؤسسه قراء به کراچی مسافرت کنید.

لازم است در صورت تمایل به مسافرت پاکستان به محض وصول این نامه فوراً به این اداره خود را معرفی فرمائید تا ترتیب کار شما داده شود و مقدمات امر فراهم گردد.

سرپرست اداره اطلاعات و رادیو استان کردستان

ستوده ۱۰/۹/۴۵

**استاد ربیعی نایب قهرمان جهان می شود**



استادربیعی درمیان ۲۲ قاری جهان، بعد از شیخ محمودخلیل الفخری (الحصری) از مصر مشترکاً با استاد عبدالباسط مقام دوم را کسب می نمایند و نایب قاری جهان می گردد که متأسفانه



نوار صدای ایشان در آن مسابقات نداریم و به دست ما نرسیده است.

امّا متاسفانه می بینیم که در نظام جمهوری اسلامی که بر طبل اسلام دانستن خود بر جهان میزند و میگوید ما باید جهان را مدیریت کنیم تا که مهدی موهوم داخل سرداب سامرا ظهورکند. (البته لازم به ذکراست مدیریت ترور وکشتار و تروریستی کردن در منطقه خاورمیانه(

اما می بینیم که امروزه در طول این چندین دهه که از عمر نظام آخوندان به ظاهر دینی ولی در باطن اهل صیغه و متعه وخمس و چپاولگری با شعبده بازی های سیرکی که می گذرد نام ربیعی را نمی برند!! درکنفرانس های بین المللی قرائت، تنها ایرانی بود که در سال ۱۳۴۵ با بزرگترین قاریان معاصر رقابت کرد همان قاریانی که امروزه در جهان کمتر کسی هست که آن ها را نشناخته باشد،

اما چون که ربیعی کُرد و سنی می باشد، و همانطورکه حقایق تاریخ اسلام به صلاح نیست مردم ایران بدانند بلکه فقط باید هرچه مرجع تقلید بگوید، بایدگفت چشم، بیان حقیقت ربیعی و سرگذشت مسابقات و خاطرات ایشان در سال ۱۳۴۵به عنوان تنها نماینده ایران ، به صلاح نیست .

چرا به صلاح نیست ؟؟؟ چون که در بخش های آینده میخوانیم .

از دیدگاه نویسنده: حکومتی که نتواند حقوق و منافع اقوام و اقلیت‌ها از کُرد، لُر، بلوچ، ترک، عرب، فارس و سایرین را رعایت کند، قادر به تامین منافع و حقوق اکثریت هم نخواهد بود. گویا بعد از گذشت ثلث قرن زندگی ذیل لوای حکومتی به نام جمهوری اسلامی، لازم بود تا روشنفکر و عامی به این معنا پی ببریم. اگر چه هنوز هم کم نیستند کسانی که در این معنا مانده اند و چون کارد به استخوانشان نرسیده است با گوشت و پوست و استخوان به این معنا پی نبرده اند.

**درکنفرانس های بین المللی قرائت، تنها ایرانی بود که در سال ۱۳۴۵ با بزرگترین قاریان معاصر رقابت کرد همان قاریانی که امروزه در جهان کمتر کسی هست که آن ها را نشناخته باشد،**

البته معنایی مهمتر و مفیدتر و کارسازتر از این وجود دارد که خدا می داند کی به آن برسیم و جمیعا باور کنیم که اگر ظلم، با ظلمِ به ضعیف‌ترین آغاز می شود، لاجرم عدالت هم جز با مراعاتِ حقِ مظلوم‌ترین‌ها شعاری بیش نیست. شواهد متعددی وجود دارد که روشنفکران و فعالان سیاسی و اجتماعی در ابتدای این راهند، عموم مردم که جای خود دارند.

### سفرهای استاد ربیعی در مدت اقامتشان در پاکستان

از تهران تا پاکستان (کراچی، داکا، اسلام آباد، راولپندی) قبل از حرکت به سوی پاکستان، مسافرت استادربیعی، مطرح و همه به آقای



ربیعی تبریک می گفتند، چون این موضوع به همه جارسیده بود در ایران .

حالا که ساعت ۲:۲۸ است هواپیمای جت حامل ما به حرکت در آمد. با جناب آقای عارف پهلوی هم نشسته ایم و از فرودگاه مهرآباد پرواز کردیم و:

بِسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی سخّرلنا هذا و ما کنّا له مقرنین

حالا ساعت ۳ بعد از ظهر است مهماندار هواپیما میز معمولی کوچک را جلو ما گستراند و برای ما هشت نوع غذا آوردند قبلا یکدانه آب نبات از دست مهماندار گرفته بودم فقط این مرتبه عرض کردم خانم معذرت میخواهم، من روزه هستم .

رفیقم آقای عارف هر چه آیه اول (علی سفرٍ) را برایم خواند و تفسیر کرد که ما باید آنجا انرژی داشته باشیم روزه نگیر گناهش به عهده ی من، قبول نکردم.

مهماندار گفت: آقا پس چرا آب نبات را گرفتی؟ گفتم توی جیبم است برای افطار.

حالا به کوههای بزرگ نگاه می کنیم مثل یک کله ی قند به نظر می رسد.

به نظرم هواپیما دارد از خط زهدان می رود.

زمین برای آسمان هم مانند آسمان برای زمین خیره کننده و تماشایی است .

گاهی هم به یاد منزل و بچه ها می افتم که آیا بار دیگر آنها را می بینم یا خیر؟

**حالا به کوههای بزرگ نگاه می کنیم مثل یک کله ی قند به نظر می رسد.**
**به نظرم هواپیما دارد از خط زهدان می رود.**
**زمین برای آسمان هم مانند آسمان برای زمین خیره کننده و تماشایی است .**

**ادامه دارد....**



# پرواز در زمان

## قسمت چهارم



ابراهیم
احراری خلف

**بازخوانی بخشی از خاطراتم پیرامون شهادت مسجدجامع فیض مشهد و پرپر کردن نمازگزاران و حفاظ قرآن مسجد مکی**

**در این روزهای ماه مبارک رمضان که فرصتی پیش آمد تا خاطرات پرواز در زمان را ادامه دهم باز خاطرات گذشته زنده گردید و نمک بر زخم های کهنه پاشیده شد! بستن نمازخانه ای در مشهد! همچنین پلمب کردن نماز خانه ای دیگر در تهران! و مانع نمازخواندن نماز گزاران نماز خانه پونک تهران توسط ماموران ماموران امنیتی و تهدید مردم مظلوم و به دنبال آن پلمب مسجد شهرک شهر اسدیه در استان خراسان جنوبی! همه و همه نشان از وجود عقده ها و دشمنی با خانه های خدا و مهمانان آن است! که پیام آن این است:**

**برادران بیدار و هوشیار باشید مبادا شما دوباره مسحور ساحران گردید...**

### وداع با مسجد جامع فیض مشهد و برگشت به زاهدان

همچون طللوع و غروب خورشید، دوران تحصیل در مشهد به پایان رسید و رخت بازگشت به زاهدان را بستم و با مشهد و مسجد جامع شیخ فیض و دوستان وداع کردم بعد از زندگی بیش از سه سال در مشهد، کنار عزیزانی که هر کدام کتابچه ای از خاطرات و تجارب بودند خود را برای فعالیتی جدید در سطحی بالاتر و منظم تر آماده می کردم. متاسفانه حالا به نوعی تفکرات حزبی و انحصار گرایانه در جامعه اهل سنت که تا قبل از آن تجربه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی را مشابه آن چه در کشورهای اسلامی می گذشت تجربه نکرده بود، شروع به جدا سازی فعالان اهل سنت در طیف های مردمی کرد!... امیدوارم روزی بتوانم با دقت و بدون بغض وحسد با استناد به شواهد عینی و واقعی به تفکرات شکل گرفته در جامعه اهل سنت و عوامل فکری و سازمانی و علل آن در کنار مدیریت و مهندسی آنها توسط وزارت اطلاعات بپردازم تا زنگ خطری برای نسل های آینده مان باشد که بقول مولانای رومی:

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست
پس بهر دستی نشاید داد دست

سرانجام در مهرماه ۱۳۷۱ به شهر زاهدان به میان خانواده، اساتید، بسیاری از اقوام و دوستان قدیمی بازگشتم اما جای شمسم خالی بود !!! خورشیدی که در پرتو نور کردار و گفتارش جانم تازه می گشت و با حرارت ایمان و حماسه اش خویش را در سرمای کشنده بی تفاوتی و جهل حاکم و استبداد رایج گرم می کردم و امیدهای آینده ام را با اندیشه ها و آرزوهایش گره زده و آویزه قلبم می کردم! استادی و برادری که هرگز قدرش را ندانستیم! چون با لباس غرور و تکبر و خودنمایی خود را به نمایش نمی گذاشت و بر بالای مجالس نمی نشست و دست و پاهایش





را در عرصه بوسه فریب خوردگان قرار نمی داد و ظاهری چون عابدان قصه ها ی خیالی نساخته بود و مدعی حزب و فرقه ای جدا از اهل سنت نبود، در واقع عبدی از عباد الله بود و بس.

**بله مولانای شهید عبدالملک ملازاده این اسطوره شجاعت، علم ودانش، فصاحت، تواضع و فروتنی، جهاد و مبارزه، زاهدی راستین، غمخوار امت و ملت و ثمره فریاد دلسوزان اهل سنت ناچار به هجرت به غربت شد**

بله مولانای شهید عبدالملک ملازاده این اسطوره شجاعت، علم ودانش، فصاحت، تواضع و فروتنی، جهاد و مبارزه، زاهدی راستین، غمخوار امت و ملت و ثمره فریاد دلسوزان اهل سنت ناچار به هجرت به غربت شده و با پای پیاده و تنها و مظلوم تر از مظلومان تاریخ سرزمین مادری را رها کرده بود به امید یافتن راه و یا روزنه ای برای تاباندن نور حقیقت بر تاریکی های جهل حاکم و بیان محرومیت ها و تبعیض های حاکم بر جامعه اهل سنت ایران و یافتن یاورانی که یاریش نمایند.

در هر صورت جای خالی مولانا عبدالملک (ره) در جای جای زاهدان و استان و کشور حس می شد. تصمیم گرفتم با تجربه و دانش اندکی که در سال های زندگی در مشهد داشتم در زاهدان به فعالیت های آموزشی و دعوی ام ادامه دهم. به خصوص که دکتر عبدالرحیم ملازاده بعد از پایان تحصیلات به زاهدان بازگشته بود تا بتواند تجربه ها و دانشش را به میدان آموزش و دعوت و تبلیغ عرضه نماید.

هرچند اعدام دو تن از اساتید و نخبگان جامعه اهل سنت، استاد قدرت الله جعفری و استاد ناصر سبحانی و در بند بودن کاک احمد مفتی زاده و شیخ احمد سیاد و تبعید برخی دوستان را در کارنامه جامعه اهل سنت ایران داشتیم، تصمیم چنین گرفته شد که با حرکتی آرام و روشی بدون تنش مشابه آنچه شیخ صالح ضیایی در جنوب کشور تجربه کرده بود را به محک تجربه بگذاریم از آن طرف دکتر ملازاده در کنار مولانا نذیر سلامی و مولانا عبدالغفور لشکرزهی (ره) و مهندس باقر کرد و تعدادی از فرهیختگان به دنبال راه اندازی دانشگاه اسلامی غیر انتفاعی مشابه دانشگاه های کشورهای عربی در جهت تحولی جهشی در سیستم آموزش سنتی حاکم بر مدارس استان و کشور بودند، هر چند موانع و مشکلات و شرایط فرهنگی و روحانیت حاکم بر استان هنوز آمادگی چنین تحولی را به آسانی نداشت.

در هر صورت زمان به سرعت در حال گذر بود و یک سال به این صورت گذشت و هر کس سرگرم تلاش در مسیر آن چه فکر می کرد صحیح است، بود. بسیاری از کسانی که انتظار می رفت زنده تر و بیدار تر باشند در قفس تعصب و ارتجاع و خود فریبی در خدمت طاغوت ولایت فقیه و چپاول مال و ایمان ملت ساده و مسحور گرفتار بودند و دیگران را به سبب پرواز از قفس متهم به شکستن عرف و تقالید حاکم می کردند!!!

**دارالافتا دارالعلوم مکی زاهدان و مفتی خدانظر**

در این گذر زمان شاهد وفات مظلومانه کاک احمد مفتی زاده بعد از خروج از زندان بر بستر بیماری بودیم، هرچند انعکاس وفات این قهرمان و اسطوره مقاومت اهل سنت در زندان ها و شکنجه گاه های جمهوری اسلامی در کردستان گسترده بود اما متاسفانه بسبب استبداد ولایت فقیه و جهل بسیاری در سایر مناطق اهل سنت چندان انعکاسی نداشت حتی از گفتن یک تسلیت در منابر بر ایشان دریغ شد!!!

باز می گردیم به اخبار مسجد شیخ فیض مشهد و شتاب خالقان خرافات و فرقه گرایی در زمینه چینی برای تخریب و شهادت مسجد، اخبار توطِئه شب پرستان دشمنان خانه خدا به سرعت در سرتاسر ایران پخش شد. نگرانی و اندوه دلسوزان اهل سنت را در بر گرفته بود، هر جا می رفتی سخن از یافتن راه حلی برای جلوگیری از این فاجعه بزرگ صحبت مجلس بود. متاسفانه عوامل متعددی نقش های خود را بازی کردند تا اخبار آن گونه که بود به میان مردم ستمدیده اهل سنت پخش نگردد و با نشر شایعاتی که علما و نمایندگان در حال مذاکره و حل مشکل حکم تخریب مسجد جامع فیض مشهد هستند و مسئولان حکومتی هم، همکاری لازم را انجام خواهند داد، خشم عموم مردم را فرو خوابانیدند و اگر صدایی برای اعتراض بلند می شد بلافاصله در حلقوم خفه کرده و بی اثر می گردید!!!

گمانم در یکی از عصرهای ماه مهر یا آبان ۱۳۷۲ بود که طبق عادت معمول به دیدن برخی علما و اساتید مدرسه مکی زاهدان رفتم، از سال ۱۳۶۰ که زاهدان آمده بودم غالبا شاهد نشستن برخی از علما و فرهیختگان اهل سنت در زیر سایه درختان باغچه وسط مدرسه مکی و یا در کنار آن بودم و به ویژه زمانی که مولانا عبدالعزیز ملازاده (ره) اگر در حلقه نشست حضور داشت فضای معنوی و پرباری را شکل می داد. طلاب در حیاط مدرسه در حال استراحت با دوستان و همکلاسی هایشان بودند ضمن آنکه روح معنویت این حلقه های علما بر آنان اثری مثبت و سازنده می گذاشت. گهگاهی مولانا عبدالعزیز چشمش به یک طالب می افتاد صدایش می زد و سوالاتی از درس و منطقه اش می پرسید و با اسلوبی بسیار حکیمانه تشویق و نصیحتش می کرد. هر چه تلاش می کنم نمی توانم آن روح زیبای حاکم را بر حلقات و مدرسه را به تصویر قلم بکشم. زمانی که وارد مدرسه مکی شدم با کمال تعجب دیدم کسی در حیاط مدرسه ننشسته و به نوعی سایه غم بر فضا حاکم است! پرسان پرسان به دارالافتای مدرسه رسیدم، جمعی از اساتید مولانای محبوب و پدری دلسوز مفتی

**به ویژه زمانی که مولانا عبدالعزیز ملازاده (ره) اگر در حلقه نشست حضور داشت فضای معنوی و پرباری را شکل می داد. طلاب در حیاط مدرسه در حال استراحت با دوستان و همکلاسی هایشان بودند ضمن آنکه روح معنویت این حلقه های علما بر آنان اثری مثبت و سازنده می گذاشت.**

خدانظر (ره)، مولانا عبدالحمید، مولانا نذیر احمد تنی چند از تحصیل کردگان بلوچ در اتاق بودند و مجموعه ای از کتب فتاوی در اطرافشان و یکی از علمای جوان هم قلم به دست در حال یادداشت نکاتی بود که به وی گفته می شد! سلامی به جمع کردم و در گوشه ای از اتاق که کنار پنجره روبروی قفسه های کتاب نشستم تا دقایقی مات و مبهوت بودم و متوجه نمی شدم چی شده! کم کم متوجه شدم بدنبال جمع آوری فتواهایی از کتب شیعه و سنی در بازسازی و تخریب مساجد هستند! حالا نگرانی و اندوه بر من هم غلبه کرده و فقط نگاه می کردم و هیچ نمی گفتم! عادت معمولم چنین نبود سکوت کنم ولی بغض گلویم را می فشرد و نفسم تنگ شده بود.

هرکس راه حلی پیشنهاد می کرد و مفتی خدانظر (ره) سخت در حال تنظیم مقاله ی برای ابطال حکم تخریب مسجد شیخ فیض بود تا هرچه سریعتر مولانا عبدالحمید به نمایندگی از جامعه احناف بلوچستان به تهران و خراسان ارسال نمایند به این امید که شاید این خفاشان

**کم کم متوجه شدم بدنبال جمع آوری فتواهایی از کتب شیعه و سنی در بازسازی و تخریب مساجد هستند! حالا نگرانی و اندوه بر من هم غلبه کرده و فقط نگاه می کردم و هیچ نمی گفتم! عادت معمولم چنین نبود سکوت کنم ولی بغض گلویم را می فشرد و نفسم تنگ شده بود.**

و دیوهای دشمنان خانه خدا را از اقدام به شهادت مسجد فیض مشهد باز بدارند. گهگاهی زمزمه های مرموزی از دوستانی که امید رسیدن به پست و مقامی داشتند به گوش می رسید که می گفتند: مولانا به مصلحت نیست خودمان را درگیر مشکلات خراسان کنیم زیرا تخریب مسجد احکام حکومتی است و امثال این سخن ها... الحمدلله صداها و آواهای مسموشان چندان اثر گذار نبود... سرانجام مقاله تدوین شده و برای سران حکومت و مسئولان استان خراسان و علمای خراسان ارسال شد. نتیجه فتاواها بر عدم تخریب مسجد شیخ فیض بر اساس ادله شرعی کتب معتبر شیعه و سنی بود و اینکه دولت باید احکام قلع بنای مسجد را که شهرداری مشهد به هیئت امنای مسجد فیض داده بودند لغو کنند. در واقع این مقاله و فتوای مولانا خدانظر (ره) سبب خنثی شدن نامه ها و نوشته هایی بود که وزارت اطلاعات از برخی علمای مزدور و بعضا فریب خورده اهل سنت خراسان مبنی بر جواز تخریب مسجد جامع فیض داده بودند گردید.

بله مجددا فضای جامعه اهل سنت ظاهرا آرام گشته بود و همه خوشحال بودند که علما و نمایندگانشان در مجلس پیگیر این مشکل بوده و بزودی حکم صادره لغو خواهد شد.

**ادامه دارد...**






# «من حرف میزنم پس هستم»



انعام دهـــــواری

تصمیم گرفتم، جمله دکارت را دستخوش تغییر بدهم. در عصری که حرف زدن نیز به معضل بزرگی تبدیل شده است.

از «حرف زدن» گفتم اما حرف زدن چیست؟ زبان چیست؟

تعریف کلاسیک زبان را مجموعه ای قرار دادی از نشانه های کلامی و نوشتاری تعیین کرده اند که ابزاری برای انتقال مفاهیم بوده است بر اساس این تعریف چیزی حدود «هفت هزار زبان زنده» میراث بشر از زمان وجودش بر این کره خاکی است.

> **تعریف کلاسیک زبان را مجموعه ای قرار دادی از نشانه های کلامی و نوشتاری تعیین کرده اند که ابزاری برای انتقال مفاهیم بوده است بر اساس این تعریف چیزی حدود «هفت هزار زبان زنده» میراث بشر از زمان وجودش بر این کره خاکی است.**

«نوام چامسکی» فیلسوف زبان معتقد است که پایه های زبان به صورت ارثی و ژنتیکی در انسان به صورت پیش فرض قرار گرفته است و محیط فقط نقش محرک آن را دارد. چامسکی زبان خاصی را مد نظر ندارد این زبان میتواند باستان همچون «سانسکریت» یا جدید همچون زبان «اسپرانتو» باشد. دیدگاه چامسکی را من اینگونه تقریر می کنم که «خود انتقال مفهوم توسط متغیر x یک مفهوم ارثی است که محیط آن را زبان تعیین نموده است و برای آن فقط قواعد تعیین می کند»

از این بُعد نظریه چامسکی شباهت به نظریه آن دسته از فلاسفه یونان یا فلاسفه عصر پیشاروشنگری چون دکارت دارد که بدیهیات عقلی را مفاهیمی ارثی می دانستند که در وجود همگی حضور دارند و زبان محوری نیز یکی از این مفاهیم است.

خارج از تمام بحث های زبانشناسی، مفهوم جدیدی در قرن بیستم به نام «فلسفه ی زبان»(۱) ارائه شد که پس از بررسی رابطه بین آواها و مفاهیم به این نتیجه رسید که زبان تنها تلاش مغز برای رساندن مفهومی عمیق است اما زبان عمیق نبوده و بلکه پر از اشتباهات و کاستی هاست. همانند زبان اشاره که جایگزینی برای نقص در دستگاه لفظی است، خود زبان لفظی نیز جایگزینی برای نقص در دستگاه عقلیست.

اگر چه زبان شناسان با ارائه نظریه «اصالت جوهر در زبانشناسی»(۲) به این امل هستند که روزی بتوانند مفاهیم زبانی را عینیت بخشدند. اما تا به الآن دقیق ترین زبانی که توسط فلاسفه در مکتب فلسفه تحلیلی به صورت عمده استفاده می شود زبان صوری(۳) است که فرگه، ویتگنشتاین و راسل در توسعه آن سهم بزرگی

ایفـا کردنـد.

در مرزهـای سیاسـی ایـران ۱۰ زبـان بیشـتر از زبـان هـای دیگـر سـخنور دارد. فارسـی، آذری، بلوچـی، کـردی، تالشـی، عربـی، مازنـی، لـری، لکـی، گیلکـی. زبـان هـای ایرانـی (بـا توجـه بـه مفهـوم سیاسـی آن و نـه مفهـوم زبانشناسـی ) بیشـتر از ایـن تعـداد هسـتند و هماننـد بقیـه آثـار و نمودهـای فرهنگـی قدیـم ایـران زمیـن حائـز اهمیـت انـد و از همیـن جهـت، زنـده نـگاه داشـتن آنـان مـورد اهمیـت عـده زیـادی از تلاشـگران فرهنگـی قـرار گرفتـه اسـت، امـا ایـن جانـب از زبـان، محـور امـروز مقالـه بنـده نیسـت.

بـه خصـوص آنکـه عـده ای ایـن نقـد را وارد مـی کننـد کـه «چـه اصـراری بـر زبـان هـای محلـی اسـت هنگامـی کـه در دهکـده کوچـک جهانـی زندگـی مـی کنیـم و جامعـه انسـانی بایـد نزدیـک و نزدیـک تـر شـود؟».

ایـن نقـد را مـن بـی پاسـخ مـی گـذارم چـون اهمیـت زبـان را در بُعـد دیگـری بررسـی خواهـم کـرد کـه ایـن نقـد بـدان وارد نمـی شـود.

پیشـتر از نظریـه چامسـکی گفتیـم و اینکـه محیـط جهـت دهنـده ی بسـترِ زبـانْ محـور انسـان بـرای انتقـال مفاهیـم اسـت.

بعـد از وارد شـدن انسـان بـه جامعـه ی زبـان محـور، محیـط نقـش خـود را پـر رنـگ تـر ایفـا مـی کنـد. فلسـفه زبـان هـم دنبـال ایـن اسـت کـه آواهـا و زیرسـاختارهای واژه ای را بـه مفاهیـم بیشـتر نزدیـک تـر کنـد ( اگـر چـه فلسـفه تحلیلـی دنبـال هدفـی نیسـت و فقـط هدفـش تحلیـل زبـان اسـت ) ایـن نزدیکـی بـه صـورت ناخـوداگاه از زمـان کودکـی شـروع مـی شـود و کـودک، آن زبانـی کـه بـا آن بـزرگ شـده اسـت را بهتریـن راه بـرای انتقـال مفاهیـم مـی دانـد. بیـش از نیمـی از کـودکان در ایـران، ایـن انتقـال مفاهیـم را توسـط زبـان هـای محلـی انجـام میدهنـد. قبـل از اینکـه در مدرسـه با زبـان فارسـی آشـنا شـوند، مهمتریـن دوره روانشـناختی خـود یعنـی از شـش ماهگـی تـا ۶ سـالگی (طبـق نظریـه فرویـد)را بـا زبـان هـای محلـی خـود میگذراننـد. هـر چقـدر یـک زبـان محلّـی اختـلاف و تفـاوت بیشـتری بـا زبـان فارسـی داشـته باشـد رونـد یادگیـری بـرای آن کـودک سـخت تـر خواهـد شـد.

**بعد از وارد شدن انسان به جامعه ی زبان محور، محیط نقش خود را پر رنگ تر ایفا می کند. فلسفه زبان هم دنبال این است که آواها و زیرساختارهای واژه ای را به مفاهیم بیشتر نزدیک تر کند این نزدیکی به صورت ناخوداگاه از زمان کودکی شروع می شود و کودک، آن زبانی که با آن بزرگ شده است را بهترین راه برای انتقال مفاهیم می داند.**

از طرفـی تحقیقـات نشـان داده اسـت کـه یادگیـری زبـان دوم در کودکـی آسـان تـر اسـت و توصیـه بدان میشـود. امـا ایـن بـه شـرطی اسـت کـه زبـان دوم، زبانـی بـرای «آمـوزش دیـدن» باشـد و نـه زبانـی بـرای «آمـوزش دادن». در واقـع ایـن تحقیقـات بیـان میـدارد کـه زبـانِ دوم مـی توانـد هـدف آمـوزش بـرای کـودک باشـد نـه وسـیله آمـوزش بـرای او. اینجاسـت کـه اهمیـت زبـان هـای محلـی در ایـران



برای کودکان اهمیت می یابد و دیگر این سوال خارج از محل اعراب است که «چرا تلاشگران فرهنگی به زبان های محلی و قدیمی اهمیت میدا نند ؟ » چرا که بحث زنده نگاه داشتن این زبان ها نیست بلکه ارتقای روند یادگیری در کودک مورد بحث است.

**این سختی محدود به دانش آموزان نیست بلکه معلمان را در فرایند تعلیم با سختی دوچندانی مواجه کرده است. بسیاری از اوقات مجبور اند به زبان های محلی برای انتقام مفاهیم درسی توسل کنند و این مخصوص دوران دبستان نیست بلکه موارد بسیاری گزارش شده است که در کلاس های کنکور و دبیرستان مدرسان مجبور به استفاده از زبان های محلی هستند.**

این ادعا نیاز به تقاریر میدانی دارد اما میتواند یکی از دلایلی باشد که چرا دانش آموزانی که زبانشان به فارسی تشابه بیشتری دارد در مدارج تحصیلی موفق تر هستند. هم اکنون ۸ میلیون سخنور زبان کردی و ۵ میلیون سخنور زبان بلوچی در ایران است و روند یادگیری برای آنان به مراتب سخت تر از بقیه سخنوران ایرانی است.

این سختی محدود به دانش آموزان نیست بلکه معلمان را در فرایند تعلیم با سختی دوچندانی مواجه کرده است. بسیاری از اوقات مجبور اند به زبان های محلی برای انتقام مفاهیم درسی توسل کنند و این مخصوص دوران دبستان نیست بلکه موارد بسیاری گزارش شده است که در کلاس های کنکور و دبیرستان مدرسان مجبور به استفاده از زبان های محلی هستند.

مدلی که بنده پیشنهاد میکنم دو مرحله میتواند داشته باشد:

مرحله اول: آموزش به زبان مادری: این مورد برای کودکان در ابتدای عمر تحصیلی خود از جانب روانشناختی توصیه می شود.

در این مرحله تبصره ای وجود دارد و آن:

* آموزش زبان غیر مادری با زبان مادری است.

در همان سال های ابتدایی تحصیل توصیه می شود تا زمانی که وارد مرحله دوم شویم:

مرحله دوم: آموزش به زبان غیر مادری: این مورد می تواند بعد از گذراندن دوره های ابتدایی باشد و در مدارج بعدی تحصیلی همان آموزش به زبان غیر مادری صورت بگیرد. اینجا نیز تبصره ای وجود دارد:

*آموزش زبان مادری به زبان غیر مادری. این مورد فقط اهمیت فرهنگی دارد و احترام به میراث بشری است.

«جنوا اسپترمن» زبان شناس و استاد دانشگاه میشیگان در مورد اهمیت آموزش به زبان های مادری اینگونه می گوید:

«اگر شما آموزش و ترویج به یک زبان را قدغن کنید در نهایت خود مردم از بین می روند آن ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگران شده اند چرا که زبان مادری هویت انسان را تشکیل می دهد»

حق آموزش به زبان مادری در بسیاری از اسناد





**آنجا که منشوری به نام منشور زبان مادری از جانب سازمان حقوق بشر تدوین شده است. در بندهای ۳و ۴ اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت های قومی، ملی، زبانی و مذهبی همچنین ماده ۳۰ کنوانسیون حقوق کودک و ماده ۲۷ میثاق بین المللی حقوق، آموزش به زبان مادری یک حق اولیه تعریف شده است.**

حقوق بشر وضع شده است، آنجا که منشوری به نام منشور زبان مادری از جانب سازمان حقوق بشر تدوین شده است. در بندهای ۳ و ۴ اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت های قومی، ملی، زبانی و مذهبی همچنین ماده ۳۰ کنوانسیون حقوق کودک و ماده ۲۷ میثاق بین المللی حقوق، آموزش به زبان مادری یک حق اولیه تعریف شده است.

اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آموزش به زبان مادری را در کنار آموزش به زبان فارسی مورد تاکید قرار داده است. این آموزش طبق قانون اساسی می بایست از زمان کودکی و در مدارس انجام شود، اما نهایت کوشش تلاشگران به برگزاری کارگاه های آموزش زبان مادری در دانشگاه ها برای بزرگسالان منتهی شده است که خود جای تقدیر دارد. این کنشگران از محدودیت هایی که دولت برای توسعه این مسیر ایجاد کرده اند و عدم همکاری آنان شاکی هستند

چرا که این دو مسئله، متفاوت هستند:

الف: آموزش به زبان مادری

ب: آموزشِ زبان مادری

می بایست هر چه سریع تر این «اجرا»تصحیح شود و به جنبه تئوریک قانون اساسی نزدیک تر شد.

(1) philosophy of language.

(2) Essentialism in linguistics.

(3) formal language



# چکیده اخبار

**سنی آنلاین:** یکی از نمازخانه‌های اهل‌سنت موسوم به "حضرت سلمان فارسی"، روز دوشنبه ۳ خرداد ۱۳۹۵ در محله تاجرآباد مشهد به بهانۀ «عدم رعایت ضوابط فنی و شهرسازی» توسط ماموران شهرداری پلمب شد. نمازخانۀ سلمان فارسی در سه راه تاجرآباد واقع شده است و حدود ۴۰۰ خانوار از اهل سنت در این محله زندگی می‌کنند. امامت نمازهای یومیه در این نمازخانه بر عهده «مولوی عبدالصمد خانی» بود.

**کمپین فعالین بلوچ:** یک بمب جا سازی شده در محوطه حوزه علمیه اهل سنت مدینه العلوم خاش کشف شد.

در تاریخ ۵ خرداد ۹۵ یک بمب جا سازی شده در محوطه غربی حوزه علمیه مدینه العلوم کشف شده است. یک منبع آگاه از اساتید مدرسه مذکور در این باره گفت: " بمب ابتدا توسط باغبان مدرسه کشف شده و پس از آن مولوی محمد عثمان با تماس به فرمانداری خاش مسئولان امنیتی را در جریان قرار داده است" وی افزود: "مسئولان امنیتی خاش با یک تیم به حوزه علمیه آمده و از بمب جاسازی شده عکس و فیلم تهیه کرده و پس از بررسی گفتند که این بمب بخاطر آبیاری باغچه خنثی شده است".

**سنی آنلاین:** مولانا محمدیوسف حسین‌پورامام جمعه شهر گشت ضمن انتقاد شدید از «فروش بی‌رویه‌ی مواد و قرص‌های مخدر» خواستار برخورد با این پدیده شد.

**کمپین فعالین بلوچ:** مولوی فتحی محمد نقشبندی امام جمعه راسک خواستار ورود نیروهای اطلاعاتی و امنیتی در خصوص کلاهبرداری اخیر از مردم بلوچ شدند.

امام جمعه راسک با اشاره به اینکه فرد مذکور خودش را وابسته به یک ارگان دولتی (سپاه) معرفی کرده افزودند: نیروهای امنیتی نگذارند حق مردم بلوچ پایمال شود.

اخیرا در بلوچستان "کلاهبرداری با عنوان تحویل کوتاه مدت خودروهای سواری ایرانی بدون هیچ محدودیتی و تحویل ۴۵ روزه، از هزاران نفر صد ها میلیارد تومان کلاهبرداری کرده است".

**قشم آنلاین:** منطقه آزاد، روستاهای دفاری و کابلی را با خاک یکسان کرد/ اعتراضات مردم جزیره و امام جمعه.

به گفته‌ی اعضای شورای روستا و مردم

# چکیده اخبار

روستاهای دفاری و کابلی، سازمان منطقه آزاد با ادعای زمین‌خواری، اقدام به تخریب خانه‌های مردم در روستاها می‌کند در حالی که به اعتقاد اینان، این اقدامات سرپوشی است بر زمین‌خواری‌های هکتاری از سوی افراد مورد تایید سازمان منطقه آزاد در جای جای جزیره، امام جمعه اهل سنت شهرستان قشم والیان امر را به ترس از دعای مظلوم توصیه کرد و خواستار توقف اقدامات غیر قانونی منطقه آزاد شد؛ شیخ‌خطیبی ناکامی‌های سازمان منطقه آزاد در ربع قرن اخیر را معلول این دست اقدامات ظالمانه دانست و مسئولین سازمان منطقه آزاد را به تعامل و همکاری بامردم جزیره سفارش کرد.

**ده نگی بانه وره:** برای اولین بار در تاریخ مجلس شورای اسلامی ایران دو نماینده اهل سنت در هیئت رئیسه مجلس انتخاب شدند، عبدالکریم حسین‌زاده منتخب مردم نقده و اشنویه به عنوان یکی از ۶ دبیران و محمدقسیم عثمانی منتخب مردم بوکان به عنوان یکی از ۳ ناظران توانستند به هیأت رئیسه موقت مجلس دهم راه یابند و این اولین‌بار است که از نمایندگان اهل سنت به عنوان هیئت رئیسه انتخاب می‌شوند.

**کمپین فعالین بلوچ:** در پی ممانعت از برگزاری نماز اهل سنت و پلمب نمازخانه ها، شماری از ائمه جمعه کشور در استان‌های سیستان وبلوچستان و گلستان به ممانعت‌های اخیر در برخی کلان‌شهرها به‌ویژه تهران، واکنش نشان دادند و اعتراض خود را به گوش مسئولین رساندند.

**تریبون صدای سوم:** نمازخانه شهرک اسدیه شهرستان درمیان استان خراسان جنوبی که چند وقت پیش پلمب شده بود، بعد از وحشت رژیم از اعتراضات، فک پلمپ شد.

**کمپین فعالین بلوچ:** رسانه های ایران خبر داده اند که ماموران پلیس در خاش با اعضای گروه جیش العدل درگیر شده اند. سخنگوی پلیس در این زمینه گفته است که تعدادی از اعضای گروه جیش العدل در شهرستان خاش با پلیس درگیر شده اند و تعداد ۵ نفر از آنها کشته شده اند. خبرگزاری میزان درگیری پلیس را با گروهی متشکل از هشت نفر عنوان کرده است.

پلیس از کشته شدن یک نفر از ماموران انتظامی نیز خبر داده است.

# نحوه ارسال مقالات به نشریه

خوانندگان گرامی می توانند مقالات خود را با دارا بودن مشخصات ذیل برای ما ارسال دارند:

۱ – مقالات ارسالی نباید پیش از این در جایی منتشر یا ارائه شده باشد.

۲ – مقالات باید تحقیق نگارنده و از جایی کپی برداری نشده باشد.

۳– مقالات باید روان و کاربردی و مناسب با جامعه اهل سنت ایران تهیه شده باشد.

۴– مقالات حداقل در ۴ و حداکثر ۶ صفحه A4 در محیط ورد نگاشته شود.

۵– در صورت استناد به مرجعی، در پانویس مشخصات کامل مرجع نوشته شود. نام کتاب، نویسنده، مترجم، محل چاپ، سال چاپ، انتشارات، جلد و صفحه.

۶– مقالات باید دارای محتوای مناسب و مشخصات نگارنده باشد. (برای افراد داخل ایران نام مستعار پذیرفته می شود در صورتی که نام اصلی خود را به مجله بیان دارند.)

۷– بهتر است مقاله با فونت B Nazanin سایز ۱۴ نوشته شود. چون اساس فونت مقالات نشریه است.

۸– خوانندگان عزیز می توانند مقالات خود را تا بیستم هر ماه به ایمیل نشریه ارسال نمایند.

۹– هیچ گونه توهینی به اشخاص و مذاهب دینی اهل سنت در مقاله صورت نگیرد.

ماهنامه ی راوی حق ویرایش و تلخیص مطالب را برا خود محفوظ می دارد.

مقالات دریافتی بعد از تایید اعضای هیئت تحریریه و نقد و بررسی در ماهنامه منتشر خواهد شد

من درد مشترکم

مرا فریاد کن

ای دیر یافته با تو سخن می گویم

بسان ابر که با توفان

بسان علف که با صحرا

بسان باران که با دریا

بسان پرنده که با بهار

بسان درخت که با جنگل سخن می گوید

زیرا که من

ریشه های تو را دریافته ام

زیرا که صدای من

با صدای تو آشناست ...

نشریه ی راوی می خواهد تا روایت گر درد تمامی شما باشد.

خوانندگان عزیز و علاقه مندان، صفحات سپید نشریه ی راوی چشم انتظار ارسال دل نوشته ها، خاطرات کوتاه تلخ و شیرین و یا هرگونه مطلب دیگر از شما هست. پیشاپیش دستان گرمتان را می فشاریم.

# راه های ارتباط با ما:



کانال تلگرام راوی: @ravi_mag


صفحه فیس بوک راوی: www.facebook.com/ravi.magz


صفحه اینستاگرام راوی: www.instagram.com/ravi.mag


آدرس ایمیل راوی: ravi.mag@hotmail.com

# تصویر جلد:

مسجد رنگونی‌ها در سال ۱۲۹۹ شمسی
در جنوب غربی پالایشگاه آبادان و در کنار
اروند رود، با تقاضای عده‌ای از مسلمانان سنی
مذهب شبه قاره هند که عمدتا مهاجرانی از اهالی رنگون پایتخت
میانمار بودند، احداث شده و به همین دلیل مسجد رنگونی‌ها نامیده
شد. این مسجد به مسلمانان اهل سنت  تعلق دارد؛ کناره درب ورودی
مسجد، نام متولی (شیخ عبدالرشید مندل) و سال تاسیس آن و در سمت
چپ درب مسجد، نام های خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان، علی «رض»)
نقش بسته است.

متاسفانه در دوران جنگ هشت ساله با عراق به بهانه شرایط جنگی،
مسجد توسط سپاه و بسیج اشغال شد و بعد به بهانه مسائل امنیتی
به انبار تبدیل شد و زمانی که متوجه سونامی نوکیشان
سنی در اهواز شدند ، مسجد را به موزه تبدیل
کردند.